

دکتر سیدحسین سیف‌زاده*

آسیب‌شناسی سیاست خارجی ایران و چارچوبی برای ساماندهی طرز تلقی‌ها

چکیده:

با رویداد انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری، علاوه بر افزایش تقاضا در عرصه داخلی، شاهد افزایش فشارهای خارجی علیه ایران هستیم. خارج از گرایش‌های سیاسی داخلی و یا خارجی، به نظر می‌رسد موضع‌گیری‌های عدالت‌جویانه داخلی به وجهی بیان شده است که موجب بروز شائبه تجدیدنظرطلبی شالوده‌شکنانه گردیده است. این در حالی است که ممکن است هدف از سیاست‌گذار ایرانی همانند هر سیاست‌گذار دیگر حاکی از حق تحول در منزلت جهانی کشور با عنایت به فرهنگ بومی باشد. در این رهگذر احتمال دارد سیاست‌گذار ایرانی مایل باشد تا موضع‌گیری یکسان‌نگر حاکم به شکل هژمونی غربی را نقد کند، نه آنکه قصد شالوده‌شکنی داشته باشد. به هر حال فقدان این تطابق نظری داخلی و خارجی زمینه را برای حذف دیالوگ بین ایرانی و عرصه جهانی، و حرکت پیوسته به سوی ستیز دیالکتیکی آماده کرده است. در این مقاله، چارچوبی برای ساماندهی طرز تلقی ایران ارائه شده است.

واژگان کلیدی:

آسیب‌شناسی، طرز تلقی، نقطه‌های گرهی ذهن ایرانی، تجدیدنظرطلبی، تجدید ساختار ملی، تنوع فرهنگی، تغییر منزلت بین‌المللی ایران، تعامل سازنده، تقدیرسازی، فضای محذورات محیطی و قدر.

* استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

از این نویسنده تاکنون مقاله زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

«پژوهشی در نظریه‌پردازی سیاست خارجی»، شماره ۲۵، سال ۶۹؛ «طرح سیستماتیک مفهومی برای مطالعه سیاست خارجی»، شماره ۲۶، سال ۷۰؛ «مشارکت منفعلانه و علل تداوم آن»، شماره ۳۱، سال ۷۳؛ «تحول از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه: تأملی نظری»، شماره ۳۲، سال ۷۳؛ «نظم نوین جهانی: دوران گذار به تلفیق فردگرایی با جمع‌گرایی»، شماره ۳۳، سال ۷۳؛ «آسیب‌شناسی مرکزی: همگرایی منطقه‌ای، توسعه ملی و نقش ایران در آن»، شماره ۴۰، سال ۷۷.

مقدمه

پس از انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری، پاره‌ای از جملات آرمانخواهانه ششمین رئیس جمهور منتخب مستمسکی برای دور جدید از فشار سیاسی بر ایران شد. به رغم تأکید مستمر رهبران جناح پیروز در انتخابات بر اعتدال سیاسی، این دسته از اظهارات رئیس جمهوری احمدی‌نژاد این تصور غلط را به وجود آورد که باری دیگر هزاره‌گرایی به دو شکل پاپولیستی یا بنیادگرا به عرصه سیاست ایران برگشته و جناح «اصولگرایی» جمهوری اسلامی به اظهار احمدی‌نژاد در صدد انقلابی علیه نظم و نسق موجود جهانی است:

«امروز به واسطه خون شهیدان مجدداً انقلاب اسلامی رخ داده است. انقلاب اسلامی در سال ۸۴ به وقوع پیوسته و ان شاءالله ریشه بی‌عدالتی‌ها را در دنیا خواهد خشکاند... دوران استکبار، سلطه، ظلم و بی‌عدالتی به سر آمده و امواج انقلاب اسلامی به زودی همه دنیا را در بر خواهد گرفت و نشانه‌های آن از هم اکنون پیداست.» (اولین کنفرانس خبری احمدی‌نژاد، جراید چهارم و پنجم تیر ۸۴)

در نتیجه این جملات، فضای نامناسب‌تری در محیط بین‌المللی ایران به وجود آمد. به تفسیر گروه بحران‌های بین‌المللی، در نتیجه این انتخاب، آینده سیاسی ایران «تیره» و روابط آن با غرب نامناسب‌تر خواهد شد. (۱) ب‌اعلان جم. ۲۰۰۵ International Crisis Group, Brussels, August در چنین فضایی، تلاش جمهوری اسلامی برای احیای ارزش‌های انقلابی به دوری جدید از استراتژی تجدید نظر / خشونت طلبانه علیه نظم و نسق موجود جهانی تعبیر شد. (شرق آنلاین، ۷ و ۱۱ تیر ۱۳۸۴)

جهت زدودن چنین ذهنیتی، به ابتکار رئیس مجلس شورای اسلامی، و تأسی مهم‌ترین مهره وقت سیاست خارجی و دبیر شورای عالی امنیت ملی احمدی‌نژاد - علی لاریجانی - (شرق ۳ مرداد ۱۳۸۴) اقدامات هماهنگی به عمل آمد. هر دو نفر تلاش نمودند تا برداشت جمهوری اسلامی از مفهوم انقلاب را به معنای تغییر کیفی و معناگرایی بومی - و نه خشونت‌گرایی - معرفی کنند. پیام این تعریف، توضیح بخش آن بود که منظور رئیس جمهور منتخب معطوف به ضرورت «نوسازی توانمندی‌های تمدنی» و اهمیت «بازسازی فرهنگ خاص» ایرانی در بازار

مکاره تنوع فرهنگ جهانی است. در عرصه خارجی، هر دو نفر تأکید داشتند که سیاست جمهوری اسلامی ایران تنش‌زدایی و گسترش روابط با کشورها و اتحادیه اروپایی است. به قول حداد عادل، «در آینده نیز سیاست‌های دولت آقای خاتمی در این زمینه ادامه خواهد داشت و مجلس شورای اسلامی نیز در این زمینه حمایت لازم را به عمل خواهد آورد.»

به‌رغم تمهیدات، از قضا اولین عکس‌العمل نامناسب سیاسی خارجی از سوی دو کشور اروپایی بلژیک و ایتالیا علیه شخص ریاست مجلس و هیأت همراه او اعمال شد. به گزارش شرق، تغییر لحن و رفتار اروپا بعد از مشخص شدن نتیجه نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در ایران موجب خشم و اعتراض نمایندگان مجلس شورای اسلامی شد. آنان نسبت به اینکه ایتالیا موجبات لغو سفر رئیس مجلس ایران را فراهم آورده و در بلژیک با هیأت مجلس ایران به ریاست غلامعلی حدادعادل رفتار محترمانه‌ای صورت نگرفته است، زبان به اعتراض گشودند. حداد عادل خود علت این رفتار را مقابله با اصول ارزشی تفسیر کرد. «ما در بلژیک بر ارزش‌های خود پافشاری کردیم.» درباره لغو سفرش به ایتالیا هم، او گفت: «این سفر از جانب خودم لغو شد که آن هم به خاطر مسائل جزئی پروتکلی بود...» آصفی (هم) درباره سفر هیأت ایرانی به بلژیک گفت، «این سفر با فضاسازی تخریبی ناجوانمردانه‌ای علیه ایران مصادف شد و دست‌های ثالثی در تلاش بودند که این سفر را به هم بزنند.» (شرق آنلاین، ۱۲ تیر ۱۳۸۴)

عکس‌العمل خارجی نسبت به ایران موجب دو تفسیر متعارض از سوی دو جناح درون جمهوری اسلامی شد. اصلاح‌طلبان، با مفروض گرفتن سیطره بنیادگرایی بر قالب ذهنی محافظه‌کاران، وجود این عکس‌العمل را طبیعی و ناشی از نگرانی نسبت به رفتار آنان می‌دانند. به نظر آنان، به‌رغم ادعای اعتدال‌گرایی آگاهانه^(۱)، وجدان ناخودآگاه^(۲) محافظه‌کاران معطوف به مخالفت با ملزومات دولت مجازی و جهانی شده در عصر‌گذار از مدرن به پسامدرن است. اصلاح‌طلبان مدعی هستند که اغلب محافظه‌کاران به رسومات دنیای سنتی از جمله نظامی‌گرایی میل می‌کنند. هرچند که خود نسبت به مفاد این ضمیر ناخودآگاه خویش آگاه

1- Conscious

2- Sub-Conscious

نیستند.^(۱) پورنجاتی این ذهنیت را به شرح زیر ابراز می‌دارد:

نوعی دلواپسی و نگرانی بین کسانی که در درون نظام جمهوری اسلامی ایران به این نظام و به ویژه آرمان‌های انقلاب اسلامی و حضرت امام خمینی (ره) باور دارند، مطرح است و آن اینکه بعد از بیش از ربع قرن از انقلاب اسلامی خدای ناخواسته جامعه ایران با نوعی بازگشت از جنس رجعت‌طلبانه از اندیشه‌های امام به اندیشه‌های ماقبل ایشان حتی با رنگ و آب کاملاً اسلامی از نوع تنگ‌نظرانه سنتی مواجه شویم و شاید این احساس نگرانی خیلی هم بی‌راه نباشد. (شرق، ۲۶، تیر ۱۳۸۴)

جناح اصولگرا نگرانی‌های مزبور را یا فاقد اساس و یا ناشی از بدخواهی «دنیای استکباری غرب» می‌داند. به طور نمونه منوچهر متکی - نماینده دوره هفتم مجلس، سفیر سابق و معاون اسبق وزارت خارجه و وزیر فعلی امور خارجه در این خصوص مدعی است «سازمان جاسوسی آمریکا ... بعد از انتخابات شروع به تخریب و جبهه رئیس جمهوری منتخب کردند.» (رسالت، ۳ مرداد ۱۳۸۴) احمدی‌نژاد خود پس از بیانات اولیه‌ای که به التهابات علیه جمهوری اسلامی دامن زد، به طور فزاینده‌ای گفته‌های خود را ملطوف به اعتدال کرد. او در ضمن دو خطابه «تنفیذ» و سوگند در مجلس، سعی نمود برای احیای «ارزش‌های انقلابی»، به جای ارائه مدل جدیدی از صدور انقلاب، از پایداری ایران در مقابل حرکات تهاجمی خارجی سخن بگوید: «نمی‌دانم چرا بعضی نمی‌خواهند این حقیقت را درک کنند که ملت ایران زورپذیر نیست... عدالت‌خواهی، صلح‌طلبی و تهدیدزدایی سه عنصر مهم در سیاست خارجی ماست که بر اساس علت، مصلحت و حکم پی‌گیری خواهد شد. اینها همه برخاسته از متن فرهنگ مردم ماست.» (اعتماد، ۱۶ مرداد ۱۳۸۴) او در حوزه داخلی نیز دکترین سیاسی خود را بسیار اعتدالی‌تر از آنچه تصور می‌شد به شرح زیر اعلان کرد: «چهار اصل عدالت‌گستری، مهرورزی، خدمتگزاری به بندگان خدا و اعتلای مادی و معنوی کشور. «خدمتگزاری مهم‌ترین وظیفه دولت و مقوم دو اصل عدالت و مهرورزی است... مدیران و کارگزاران دولت اسلامی هیچ شأنی جز خدمتگزاری ندارند.» البته او به‌ندرت از آزادی و استقلال هم سخن به میان آورده بود، که هیچ کدام جزء چهار اصل اعلان

1- Unconscious

شده اخیر نبود.

با ذکر این نقل قول‌ها، تصور این دانش‌پژوه این است که اگر تفسیر پورنجاتی درست نباشد، به هر حال همان‌طوری که متکی اذعان می‌دارد به دلیلی غرب درصدد «تخریب و جبهه رئیس جمهور» احمدی‌نژاد است. دلیل مزبور ممکن است واهی و یا به عکس از این بیانات متعارض و شاید از موضع‌گیری‌های جناح حامی احمدی‌نژاد ناشی شده باشد. پس به هر حال، هریک از دو ذهنیت معطوف به قرائتی از بخشی از واقعیت است. هم از منظر شناختی و هم از منظر ایدئولوژیک، هم حقیقت متنوع به نظر می‌رسد هم واقعیت. به قول مولوی «هر کسی از ظن خود شد یار من».

در قفای هر دو ذهنیت فوق، مفروضه این مقاله پژوهشی آن است که با تحولات ساختاری - فرهنگی به وجود آمده در ایران، روند تحولات سیاسی کشور کمتر می‌تواند دستخوش بازگشت به فضای ذهن هزاره‌ای و یا دو گانه پاپولیستی - بنیادگرایانه دهه ۱۳۶۰ باشد. البته نمی‌توان دلخوش داشت که جو تصمیم‌گیری ایران در حال توسعه همانند سوئیس فراصنعتی، ملازم با عقلانیت مقنع و بهینه باشد. پشتوانه ادعای مبنی بر تحول، علاوه بر بهره‌گیری از مبانی نظری در تحولات سیاسی، بر جلوه‌هایی از موضع‌گیری‌های اصولگرایان نیز مبتنی است. از جمله، می‌توان به مفهوم «تخریب» در فراز فوق از موضع متکی اصولگرا نسبت به اقدام اشغال سفارت آمریکا اشاره کرد. البته مصاحبه مطبوعاتی علی لاریجانی که در روزنامه شرق آمده و تفسیر سرمقاله رسالت که هر دو در ۳ مرداد ۱۳۸۴ چاپ شده‌اند نیز مؤید تصور مفروض این دانش‌پژوه سیاسی است. به نظر می‌رسد علاوه بر تجربیات ربع قرنیه تصمیم‌گیرندگان سیاسی کشور، حجمی انبوه از ادبیات که سیاست خارجی جمهوری اسلامی را از زوایای گوناگون مورد نقد و تجزیه و تحلیل قرار داده نیز در تغییر رویکرد طرفداران تداوم سیاسی جمهوری اسلامی مؤثر افتاده‌اند. به یمن همین تجربیات علمی و نقدهای نظریست که برخلاف وجود اقلیتی هزاره‌گرا، سه خط فکری اصولگرا، عملگرا و اصلاح‌طلب در فضای سیاسی موافق یا مخالف جمهوری اسلامی ظهور کرده است. به برکت همین تحول نهادین، در همه انتخابات‌های پس از خرداد ۱۳۷۶، محتوای برنامه فراگیر ایرانی کما بیش جای شعارهای هزاره‌ای جناحی را گرفته است.

با توضیحات فوق، در این مقاله ابتدا کار را با آسیب‌شناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی آغاز می‌کنیم. اما در تجویز و ارائه طریق شناختی نه موضوعی، به عنوان معلمی علاقه‌مند به ایران و ایرانی، برای جهت‌بخشی به سیاست خارجی ایران، با عنایت به نگرش تلفیقی^(۱) که خاص مدن فرهنگی ایران زمین است، رویکردی آزمایشی برای سیاست‌سازی خارجی ایران ارائه می‌دهیم. سپس به یمن این معیار شناختی، ضمن فراهم آوردن چارچوب برای ساماندهی مبنای شناختی سیاست خارجی ایران، مختصراً نقدی هم در گفتار سوم این مقاله بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی خواهیم داشت.

گفتار اول - آسیب‌شناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی

سعید محمودی استاد حقوق و روابط بین‌الملل و رئیس دانشکده علوم سیاسی دانشگاه استکهلم در مصاحبه مطبوعاتی خویش با شرق، در خصوص عدم موفقیت سیاست خارجی ایران در خصوص «مهم‌ترین طرف مبادلاتی ایران (غرب)» اظهار می‌دارد:

«ایران به تطبیق گفته و عمل نیاز دارد. غرب با تمام مشکل‌هایی که با آن درگیر است، در مورد ایران یک تفاهم نسبی دارد. ایران در حال حاضر هنوز هزینه شعارهای زمان اول انقلاب را می‌دهد و اینکه انقلاب ایران برای تقابل با غرب شکل گرفته است. هرچند بسیاری از کشورهای که در مقابله با غرب ایران را جلو می‌اندازند و خود امتیاز می‌گیرند و در سرها را برای ایران می‌گذارند. شاید با شرایط فعلی این دیگر اروپایی‌ها باشند که حاضر به مذاکره با ایران نباشند.»

(شرق، ۴ مرداد ۱۳۸۴)

همساز با ادعای محمودی، صاحب نظران و صاحب منصبانی بسیار وجود دارند که هر دو جلوه اعمالی (منافع ملی معقول) و اعلانی (وجاهت بین‌المللی) سیاست خارجی جمهوری اسلامی را مورد نقد قرار داده‌اند. این نقد صرفاً محصور به گروه‌های سیاسی - ایدئولوژیک مخالف نیست. گروهی از دست اندرکاران متنفذ نزدیک به شورای هماهنگی اصولگرایان نیز سیاست خارجی جمهوری اسلامی را نقد کرده‌اند. مثلاً محمدجواد لاریجانی که خود از نظریه

پردازان و دست‌اندرکاران نزدیک به محافل محافظه کار کشور است، در نقد سیاست خارجی جمهوری اسلامی اظهار می‌دارد:

«سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دو دهه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بسیار ضعیف بوده است... معنای ادعای فوق این نیست که کشور ما در سیاست خارجی هیچ‌گونه دستاوردی نداشته است و یا دست‌اندرکاران تلاش لازم را نکرده‌اند، بلکه سخن از این است که ما فرصت‌های بسیاری را از دست داده‌ایم و می‌دهیم، امکانات فراوانی را هزینه می‌کنیم، در حالی که دستاوردها معادل هزینه‌ها نیستند، یا اینکه مدت چند سال اعلام می‌کنیم ما با همه دنیا به جز آمریکا (البته مشروط) و رژیم صهیونیستی قصد ایجاد روابط دوستانه داریم. اما بخش وسیعی از دنیا رابطه خوبی با ما ندارند». (لاریجانی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۲)

(خراسان) روزنامه متمایل به محافل اصولگرای کشور از قول «یک کارشناس مسائل ایران»، سیاست خارجی در زمان مدیریت سیاسی اصلاح‌طلبان را نیز فاقد جهت‌گیری مناسب برای منافع ملی می‌داند: «در سیاست خارجی ایران مشکلات وسیعی وجود دارد. از جمله اینکه منافع ملی ایران مورد نظر قرار نمی‌گیرد. بنابراین سیاست خارجی ما باید اصلاح شود». (خراسان، ۱۸ دی ۱۳۸۱)

در تأیید این نقد می‌توان از موضع حزب اصلاح طلب مشارکت نیز سندی آورد، که به هنگام غلبه حزب بر دو قوه مقننه و مجریه اظهار شده است. بیانیه کنگره سوم حزب مشارکت، ضمن نقد سیاست خارجی گذشته، اشعار می‌دارد که جمهوری اسلامی ایران لازم است یک‌باره رویکرد خود را نسبت به بحران فراگیر خارجی روزآمد کند. کلیشه‌های گذشته و روش‌های احیاناً انزواگرایانه را به نفع ابتکار و حضور فعال ترک گوید. در خصوص آمریکا، بیانیه حاکی از آن است که «استراتژی ما باید خروج از بحران در کوتاه‌مدت، تنش‌زدایی در میان مدت، اعتمادسازی در بلندمدت باشد». (بیانیه کنگره سوم جبهه مشارکت)

نقد دستاوردهای سیاست خارجی ایران محدود به گروه‌های درون نظام حکومتی جمهوری اسلامی هم نیست. از منظر ناظرانی که به اصطلاح دگر اندیش محسوب می‌شوند، نیز دستاوردهای مزبور مورد نقد بوده است. مثلاً دکتر ورجاوند دبیرکل وقت جبهه ملی نسبت به

دستاوردهای سیاست خارجی کابینه دوم خاتمی نیز با دیده تردید نگاه می‌کند. به نظر او، حتی در مورد حوادث پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایران به رغم همکاری‌های بسیار در مبارزه علیه طالبان، ولی نه تنها از مزایای یاری خود محروم شد، بلکه بلافاصله پس از آن توسط رئیس‌جمهور آمریکا به عنوان عضوی از «محور شرارت» معرفی شد. این جریان نامطلوب را ورجاوند چنین توصیف می‌کند: «به طور کلی می‌توانیم بگوئیم ما آغازگر خوبی بودیم، ولی در تعقیب حوادث مسائل را چنان ساخته و پرداخته کردند و ما آن چنان در لاک موضع‌گیری‌های خاص دفاعی و انفعالی قرار گرفتیم که نتوانستیم از آن معقول بهره‌های لازم را بگیریم». (آفتاب یزد، ۱۲ مرداد، ۱۳۸۱) رئیس دانا با لحنی صریح‌تر، مدعی است که: «دولت از حیث سیاست خارجی دستاوردهای منفی داشته و در موارد دیگر کارنامه غیر قابل قبولی را ارائه داده است، به گونه‌ای که هیچ‌کدام از نتایج به دست آمده در مورد امنیت واقعی مرزها، دور شدن خطر جنگ و نزدیک شدن صلح تضمین نشده است. ما با شرایط بحرانی و متزلزلی روبه‌رو شده‌ایم و نتوانسته‌ایم چه از لحاظ قراردادهای اقتصادی و چه از لحاظ تثبیت موقعیت سیاسی خودمان را تضمین کرده و با موقعیتی فعالانه وارد عرصه جهانی شویم». (همان)

علاوه بر فعالان سیاسی، سیاست خارجی ایران توسط صاحب‌نظران دانشگاهی داخلی و خارجی نیز مورد نقد قرار گرفته است. این صاحب‌نظران عمدتاً یا با اتکاء به تئوری‌های عمومی سیاست خارجی به بحث و بررسی آکادمیک سیاست خارجی ایران پرداخته‌اند، و یا اینکه از منظر منافع ملی کشور خود به این ارزیابی علمی و یا سیاسی دست زده‌اند.

این دسته از نقدها را با تحلیل مثبت مهدی ذاکریان یکی از دانش‌آموختگان مذهبی پس از انقلاب اسلامی آغاز می‌کنیم. او تا حد زیادی تحت تأثیر مستقیم فعالیت آموزشی و یا نوشتاری اساتید پیشین و برجسته این حوزه از سیاست چون ازغندی و رمضانی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی را پویا و متضمن چند دوره لیبرالی - محافظه‌کاری، انزواگرایی مکتب - صلح مصلحت‌جویانه یا پراگماتیسم و در نهایت صلح دموکراتیک می‌داند. (ذاکریان، ۱۳۸۰، ص ۲۸) برخلاف وصف تحول‌گرایانه او، گروهی از صاحب‌نظران بر تداوم ماهیت سیال هزاره‌ای - به جای پویایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی تأکید دارند. از منظر تحلیلی، این گروه به دو

دسته ساختارگرا و کارگزارگرا تقسیم می‌شوند. دانیل برامبرگ، استاد دانشگاه آمریکا که گرایش مثبتی هم نسبت به ایران دارد، قرائت هزاره‌ای و غیرواقع‌گرایانه جمهوری اسلامی را ناشی از بافت ساختاری دوران گذار جامعه سیاسی ایران می‌داند. او هزاره‌گرایی غیرواقع‌گرایانه را عامل غیرانعطاف‌پذیر ایدئولوژیک - و نه تداوم - در سیاست خارجی جمهوری اسلامی می‌داند، که حتی با روی کار آمدن حزب یا نخبگان جدید نیز پایدار می‌ماند. معیار شاهد برای ارزیابی او، فضای ذهنی حاکم بر دولت‌های مدرنی است که دارای فلسفه سیاسی مفصل‌بندی شده دقیقی هستند (D.Brumberg, 2002, pp. 489) و به اقتضای استراتژی ملی و دکترین حزبی، سیاست‌ها از تداوم پویا برخوردارند. البته برامبرگ مدعی است هزاره‌گرایی به قیمت مشکلات بلندمدت، برای رفع بن‌بست‌های کوتاه‌مدت، به یاری جمهوری اسلامی آمده است.

برخلاف برامبرگ، بعضی از صاحب‌نظران نگرش‌های ایدئولوژیک اولیه در ایران را ناشی از مصلحت‌جویی‌های موردی کارگزاران سیاسی جمهوری اسلامی می‌دانند. مثلاً بارکی موضوعات مورد علاقه جمهوری اسلامی را به دو دسته ایدئولوژیک و غیرایدئولوژیک تقسیم می‌کند. با عنایت به واقعیت تداوم سیطره اسرائیل بر بیت‌المقدس، او ادعا می‌کند که لایه ایدئولوژیک سیاست خارجی ایران پایدار مانده است. او مدعی است که این گرایش ایدئولوژیک موجب پایداری جهت‌گیری منفی در سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران شده است. (H.Barkey, 1994, p.74) البته او برای این جهت‌گیری ایدئولوژیک، جلوه‌ای سودجویانه نیز قائل است. به نظر او، به اقتضای نظامی گری برای مقابله با کودتا، و فشار جنگ، صاحب‌منصبان جمهوری اسلامی عامدانه به سوی جوسازی ستیزجوی ایدئولوژیک، و نیاز به بسیج توده‌ها روی آورده‌اند. به یمن تداوم این جوسازی، بخش سنتی جامعه، به قدرتی چشمگیر دست یافته، و توانسته برای مدتی مدید در مقابل روند رو به رشد جهانی شدن تمدنی و بازسازی فرهنگی سد مصنوعی ایجاد کند.

اچ بارکی با تکیه بر دستاوردهای رشته جامعه‌شناسی مدعی می‌شود که این سدسازی عامدانه دیرپا نخواهد بود. به لحاظ نیازهای برآمده از فرایند جهانی شدن و «مصیبت اقتصادی امروزین ایران» بالاخره رهبران جمهوری اسلامی نیاز به همکاری جهانی را در خواهند یافت.

«آنچه را من می‌خواهم بگویم این است که ایران ضمن آنکه خود را به عنوان یک قدرت انقلابی مطرح می‌کند، اگر منافع ملی آن مستقیماً تهدید شود، یا در خطر بیفتد، به عنوان یک کشور طرفدار حفظ وضع موجود عمل خواهد کرد.» (Ibid, p.87). به نظر می‌رسد، تغییر رفتار بوش به سود تهدیدگرایی علیه جمهوری اسلامی به جای مداراگرایی کلینتون، با این برداشت سازگار باشد.

جان لانکاستر هم اقدامات ضداسرائیلی جمهوری اسلامی را تجلی جلوه ایدئولوژیک ساخت رژیم سیاسی جمهوری اسلامی می‌داند. او مدعی است مخالفت جمهوری اسلامی با تصمیم اعراب و اسرائیل و بازیگران اصلی بین‌المللی مبنی بر فیصله دادن به این کشمکش، هیچ توجیه دیگری جز تداوم جزمیت ایدئولوژیک ندارد. به این لحاظ است که «عموماً جمهوری اسلامی متهم به هماهنگ کردن، تأمین منابع مالی، و تشویق جهاد و حزب‌الله به اقدام تروریستی علیه روند مذاکرات می‌شود. ایران همچنین متهم است که تسلیح و گاه هدایت اقدامات حزب‌الله را رأساً به عهده می‌گیرد.» (Lankasur, 1999, p.13) پاتریک کلاسون یکی از زمینه‌سازان طرح مهار دوجانبه مارتین ایندایک، نیز همانند زالمی خلیلزاد مدعی است که ساختار جمهوری اسلامی همین نقش «نامناسب» را در افغانستان نوین نیز ایفا می‌کند. به نظر او، گرچه جمهوری اسلامی با وجود طالبان مخالف بود، اما وجود آن رژیم غیرمردمی را به حضور نیروهای آمریکایی در شرق ایران ترجیح می‌دهد. (Policy Watch, 2002, p.2) چارلز مور نیز در سخنرانی دوم آگوست ۲۰۰۲ خود در مؤسسه مطالعاتی واشنگتن برای خاور نزدیک، اظهار داشت که نقش وزارت اطلاعات و سپاه ایران در منطقه با منافع آمریکا سازگاری ندارد. به استناد مباحث فوق، تحلیلگر مذکور تجدیدنظرطلبی ایران را حاوی برنامه‌ای چند جلوه‌ای می‌داند. (Ibid, 2002, p.8) در تأیید گفته او پاتریک کلاسون این برنامه چندجانبه را حاوی مواردی چون «صدور انقلاب، همکاری با گروه تروریستی القاعده، همکاری با دولت‌های یاغی دیگر چون کوبا و کره شمالی، کارشکنی در روند صلح اعراب - اسرائیل، و ساخت تسلیحات کشتار جمعی در راستای تقویت موضع تجدیدنظرطلبانه» خود می‌داند. (Ibid)

برخلاف این دید ایدئولوژیک بین، عده‌ای دیگر از صاحب نظران چون برندا شافر هم

مدعی‌اند که جهت‌گیری ایدئولوژیک و یا استراتژیک ایران کاملاً مصلحتی بوده است. به رغم شعار ایدئولوژیک اسلام‌گرایی، رهبران جمهوری اسلامی در قفقاز بسیار عملگرا اقدام کردند (B.Schetter, 2001, pp.1-2)

اگر اقدام و موضع‌گیری تند ایران به هریک از دو وجه مصلحتی و یا ایدئولوژیک را بتوان به عنوان عاملی مؤثر در تبدیل فرصت‌ها به چالش‌های اجتناب‌پذیر برای منافع ملی ایران محسوب داشت، آن‌گاه باید آثار گفته‌های پاز، مائو لویت و ایران پرس را نیز پذیرفت. هر سه منبع فوق مدعی هستند که با اتخاذ سیاست‌های ستیزجویانه، جمهوری اسلامی به طور اجتناب‌پذیری فرصت‌های بین‌المللی را به چالش‌های پرهزینه برای کشور تبدیل می‌کند. (Reuven. paz, 20001, p.1) این نظر دقیقاً مشابه همان چیزی است که دو صاحب‌نظر برجسته چوبین و رمضان نیز مطرح می‌کنند.

موضع‌گیری‌های تند بعضی از مقامات جمهوری اسلامی چوبین و رمضان را به این نتیجه رسانده است که به راه‌های گوناگون می‌توان دریافت که ایران نگرشی تجدیدنظر طلبانه نسبت به روابط بین‌الملل دارد. به نظر این دو صاحب‌نظر، جمهوری اسلامی مایل است هژمونی فکری خود را از طریق صدور انقلاب بر منطقه اعمال کند. به اعتقاد هر دو صاحب‌نظر مزبور، هنوز جمهوری اسلامی نتوانسته به اجماعی مقبول از تلفیق ارزش‌های دینی با منافع ملی نائل آید. هرچند چوبین مدعی می‌شود که تجدیدنظر طلبی جمهوری اسلامی بیشتر ایدئولوژیک است تا ارضی. با این حال، او همانند رمضان مدعی است ایران در برهه جدید وارد روند اصلاح‌گرایی همه‌جانبه از جمله در حوزه سیاست خارجی شده است. به این لحاظ، آنان از اینکه جمهوری اسلامی تا حدودی به سیاست خارجی کمتر ابزاری، کمتر نفی‌کننده و بیشتر مبتنی بر واقع‌گرایی روی آورده است، اظهار خوشوقتی نسبی می‌کنند. به نظر چوبین، بین نقش سیاسی مسئولان و تداوم نگرش‌های ایدئولوژیک و یا تغییر به سوی اندیشه استراتژیک پیوستگی وجود ندارد. اگرچه ساختار اجتماعی ایران به سوی اعتدال گام برداشته، ولی او نیز مانند احمد اشرف و هوشنگ شهابی مدعی است هنوز لایه‌هایی کوچک اما قدرتمند از بخش سنتی در مقابل روند جهانشمول مدرنیته سخت جانی می‌کند. به این لحاظ است که در ایران، هنوز دو نگرش و

جهت‌گیری رقیب استراتژیک و ایدئولوژیک نسبت به خارج وجود دارد. به نظر چوبین، هم‌زمانی شعار گفتگوی تمدن‌ها با شیفتگی جمهوری اسلامی به تولید سلاح‌های غیرمتعارف از این عدم پایداری ناشی می‌شود. (S.Chubin, 2002, pp.2- 5,16-45) جیمز بیل نیز این ساختار اجتماعی فرهنگی دو گانه را موجد ملغمه‌ای از گرایش‌های ایدئولوژیک با عملگرایی می‌داند. به نظر او این امر به ایجاد دو کشش متعارض «بخشی - جهانشمول» حاکم بر فرهنگ سیاسی ایران منجر می‌شود. در طول دو بیست سال گذشته، از سویی ایران به اتخاذ سیاست موازنه منفی و انزواگرایی نیروهای ملی دامن می‌زند و از سوی دیگر، نقش جهانشمول اسلام تحت فشار فوق به نگرش جهانگیری تبدیل می‌شود، که ستیزه‌جوست. (J. Bill, 1992, pp. 54-9)

این دوگانگی در نگرش ایرانی مورد نقد صاحب‌نظران مختلف ایرانی قرار گرفته است. یرواند آبراهامیان از لحاظ جامعه‌شناختی، مهرزاد بروجردی از لحاظ رویکرد فلسفی و فرهنگ‌رجایی از لحاظ «معرکه» ناشی از جدال «جهان‌بینی»‌های رقیب، و عباس میلانی (آبراهامیان، ۱۳۷۶، و بروجردی، ۱۳۷۷، رجایی، ۱۳۷۳، میلانی، ۱۳۷۸) از بعد قالب ذهنی سیاسی، این وضعیت را مورد ارزیابی قرار داده‌اند.

ازغندی، جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی را عکس‌العمل طبیعی نسبت به جلوه «دست‌نشانندگی» در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی زمان قبل می‌داند. (ازغندی، ۱۳۸۱) البته او مدعی است، جمهوری اسلامی به ضرورت و یا تدبیر به اصلاح روند سیاست خارجی خود پرداخته است. به عکس، قوام مشکل را هنوز هم پایدار دیده، و ناکارآمدی سیاست خارجی جمهوری اسلامی را از نابسامانی در وضعیت توسعه کشور و فقدان سیاست خارجی ناشی می‌داند. (قوام، ۱۳۸۰، ص ۱۰۲) چنانکه در متن گفتار سوم خواهد آمد، این دانش پژوه مدعی است که آسیب سیاست خارجی ایران هم ناشی از نابهنگامی ذهن سنتی یا در حال‌گذار تصمیم‌سازان سیاست خارجی با فضای محیطی مدرن و پسامدرن جهانیست، و هم از تعارض بعضاً خودساخته بیم ملی و دینی از یکسو، و نخبگان جناحی رقیب و نخبگان علمی نابهنگامی موجب شده تا در عصر جهانی شدن، موقعیت استراتژیک کشور مورد استفاده قرار نگیرد.

به‌علاوه، تعارض خودساخته به لحاظ ذهن وحدت‌گرایی است که قادر نیست به وفاق

سیاسی (وحدت متضمن کثرت اجتماعی - فرهنگی) نائل آید. در نتیجه، به جای رقابت سازنده یا مراقبت ملی، کلیه جناح‌های سیاسی داخل و یا مخالف جمهوری اسلامی برای از میدان در کردن رقیب به بازی پاپولیستی با افکار توده‌ها سرگرم می‌شوند، و نخبگان علمی از سر ناامیدی، به نقد صرف اقدامات دولت بسنده کرده، و برای تجویز پا پیش نمی‌گذارند. (سیف‌زاده، ۱۳۸۱)

عده‌ای دیگر از صاحب نظران به آثار ناشی از جهت‌گیری‌های سیاست خارجی رهبران کشور بر منافع و امنیت ملی ایران عنایت دارند. در این خصوص، یکی از صاحب نظران سیاست خارجی ایران استدلال می‌کند، که نگرش تجدیدنظرطلبانه جمهوری اسلامی خواه ناخواه ایران را در تقابل با استراتژی حفظ وضع موجود آمریکا قرار می‌دهد. ریچارد کاتم فقید از زمره این افراد است. به پیش‌بینی این صاحب نظر (علاقه‌مند به ایران)، تداوم موضع‌گیری‌های خصمانه بین ایران و آمریکا فضای نامطلوبی را برای هر دو کشور به وجود آورده که ناقض منافع ملی دو طرف است. چه بسا در آینده، اوج‌گیری مواضع خصمانه، دو کشور را در آستانه جنگ قرار دهد. با استناد به تئوری اوج‌گیری خصومت‌ها^(۱)، این صاحب‌نظر نقش فضا‌سازی نامناسب را بسیار مؤثر می‌داند. (R. Cottam, 199, p. 119) گازیورفسکی ضمن توجه به پیوستگی منافع ایران و آمریکا به لحاظ منزلت استراتژیک کشور، به حساسیت ایران پس از انقلاب نسبت به روابط نابرابر پیش از انقلاب نیز عنایت دارد. او ذهنیت جدید ایرانی را در تنافر با وضعیت «دولت دست‌نشانده» برای ایران می‌بیند. (M. Casiorowski, 1991, pp. 122-24)

ری تکیه (ارمنی ایرانی - تبار) از صاحب‌نظران علاقه‌مند به ایران - امید آن را ندارد که جمهوری اسلامی اراده لازم برای بهره‌گیری از منزلت استراتژیک خود را داشته باشد. به نظر او، رهبران جمهوری اسلامی صرفاً به اقتضای ظهور خطر آتی چون زمان آزادی گروگان‌ها و پایان جنگ عراق، به طور دیر هنگام و در دقیقه نود بازی نوعی «عملگرایی ضعیف و سلبی» از خود نشان می‌دهند. او بر این است که این مانور دیر هنگام مثبت نیست و از ناپایداری ذهنی تصمیم‌سازان حکایت دارد. (R. TAkeyh, 2002, p. 2) جنایو عبیدو حتی نسبت به جلوه عملگرایی دیر هنگام نیز شک دارد. به نظر او، در مسائل حاد همچون پی‌گیری تسلیحات کشتار

دسته‌جمعی، سیاست ضدغرب، در روند صلح اعراب و فلسطین، و حمایت از حزب‌الله، جمهوری اسلامی منافع استراتژیک کشور ایران را فدای آرزوهای ایدئولوژیک می‌کند. این نویسنده در مقاله‌ای که در هرالد تریبون چاپ کرده مدعی شده است تلاش جمهوری اسلامی علیه نظم و نظام بین‌الملل به طور خود - رضایتبخشی به قالب مبارزه‌ای قدسی علیه آنچه «استکبارستیزی» نامیده می‌شود درآمده است. او تأکید دارد که این گرایش به صورت جزئی از ذات انقلاب اسلامی تبدیل شده و چنان تبلیغ می‌شود که اگر این خصلت از آن گرفته شود، هویت اصلی انقلاب از بین خواهد رفت. (G. Abdo, 1991, p. 1 & 2001) پس نتیجه‌گیری عبدو این است که «برای حل مسئله صورت مسئله باید پاک شود».

برخلاف جنابو عبدو، نویسنده این مقاله عمومیت دادن یک وصف را به همه بخش‌های ایران صحیح نمی‌داند. به عکس، او مدعی است برخلاف سال‌های دهه شصت، همه سیاست‌ورزان ایرانی کمابیش مترصد بهره‌گیری از منزلت استراتژیک ایران هستند. مشکل در رقابت جناحی بین کل ایرانیان است. همه ایرانیان گویا وارد دوران هوشیارانه «تنازع بقاء شده» و بقای خود را در حذف دیگری جستجو می‌کنند. به نظر می‌رسد ایرانیان هنوز وارد مرحله رقابت سازنده لیبرالی^(۱) نشده و با مراقبت اجتماعی^(۲) به صورت همبستگی^(۳) متقابل و همکاری فاصله بسیار دارند. از این‌رو، بخش چشمگیری از منابع نرم‌افزاری و یا سخت‌افزاری استراتژیک کشور صرف تنازع بقاء - به جای پیشگیری و یا حل تعارض - می‌شود. در گروه اصلاح‌طلب - صرفاً با محوریت بخش‌های مدرن جامعه - منافع ایران را به‌ویژه در همکاری با کشورهای پیشرفته غرب می‌بیند. این در حالی است که جناح اصولگرا با محوریت صرف بخش‌های سنتی جامعه هنوز نگران آنند که نزدیکی به غرب، همانند سال‌های ۵۷-۱۳۴۲، موجب غریب‌گرایی و حذف بخش سنتی شود. در نتیجه، این بخش از رهبران جمهوری اسلامی، ضمن تأکید بر منطقه‌گرایی، در عرصه ملزوم جهانی مایل به جایگزین کردن چین، روسیه و هند به جای غرب است. پیوستن به پیمان شانگهای در کنار تقاضای پیوستن به سازمان تجارت جهانی را می‌توان

1- Liberating Attentiveness

2- Social Attentiveness

3- Interdependence

جلو‌های از این رقابت دو جناح دانست. منطقه‌گرایی صرف برخلاف روند جهانگرایی فعال، ایران را از موهبت بهره‌مندی از ایفای نقش استراتژیک دوگانه (پل ارتباط استراتژیک - سد ارتباط تروریسم ایدئولوژیک)، باز می‌دارد. مقاله نویسنده ایران پرس در تأیید مصداقی این دانش پژوه به طرح بی‌فرجام تحریم نفتی یک ماهه ایران اشارت دارد که در سال ۱۳۸۱ مطرح شد. به نظر او، زمانی که ایران موقعیت را برای پی‌گیری این هدف نامناسب دید، ناگزیر از اجرای آن صرف نظر نمود. (Iran press Service, Jun, 2000) سریع‌القلم به عنوان صاحب‌نظری آشنا با مراجع تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی، به بهره‌گیری نامکفی از منزلت استراتژیک ایران نقد دارد. او تأکید دارد که سیاست انزواگرایانه اوائل انقلاب منافع ملی کشور را تأمین نکرد. او مشکل اساسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی را ناشی از بعضی از مفاد قانون اساسی می‌داند. به نظر وی، تا زمانی که گریبند‌های موجود در بعضی از اصول قانون اساسی رفع نشوند، نمی‌توان امید داشت که ذکاوت ذهنی صرف دست‌اندرکاران سیاست خارجی ایران از کارآمدی قابل توجهی برخوردار شود. به نظر او، اصل خود مکلف‌کننده «دفاع از مسلمانان و نهضت‌های آزادیبخش در مقابل ستیز با استکبار» (اسرائیل و غرب، به‌ویژه آمریکا)، به لحاظ ناسازگاری با ساخت توزیع قدرت در عرصه بین‌المللی موجب شده تا ایران به طور غیرعامدانه به انزوا کشیده شود. این در حالی است که به نظر او، انزواگرایی برای ایران به معنای شکست، اضمحلال و به حاشیه کشیده شدن کشور در عرصه جهانی است.

البته او مشکل موجود در قانون اساسی و انزواگرایی ناشی از آن را معضله‌ای می‌داند که ریشه در بحران‌های داخلی از جمله بحران هویت دارد. به لحاظ فقدان حل بحران هویت، ایران گرفتار تعاریف بعضاً متناقضی از خویش شده است. به اقتضای اوج‌گیری و افول جناح‌های گوناگون در کشور، تعریف مسئولان تصمیم‌گیر از هویت دچار تحول می‌شود. در نتیجه، هرکس و یا گروهی درصدد است تا به میل خود سیاست خارجی را سامان دهد. سریع‌القلم تجمیع انزواگرایی با ستیزه‌جویی علیه آمریکا و اسرائیل را عامل مهمی در مشکل‌سازی علیه سیاست خارجی ایران می‌داند. (سریع‌القلم، ۱۳۷۹، ص ۱۵۷ و ۱۳۸۰) به نظر او، مسئله برخورد با آمریکا جلو‌های استراتژیک دارد. به عکس مبنای مخالفت با اسرائیل ایدئولوژیک است.

سریع‌القلم در مقابل سیاست انزوا و یا ستیز هویت جویانه، همانند نظر «موازنه مثبت فعالانه» این دانش پژوه، استراتژی ائتلاف را برای ایران مناسب می‌داند. به نظر او، این ائتلاف می‌تواند در چهار سطح جغرافیایی صورت گیرد: نگرش به جنوب، نگرش به شمال، نگرش به بلوک اسلامی و بالاخره نگرش به جامعه بزرگ شرق. علاوه بر این یافته علمی، سریع‌القلم به دو پیش فرض اساسی برای موفقیت سیاست خارجی ایران معتقد است: اولاً سریع‌القلم پیش از آنکه به خارج بها دهد، به نقش عامل داخلی معتقد است. در همین راستا، دومین نکته‌ای که به نظر او در اعتلای قدرت ملی و بهبود کیفیت سیاست خارجی مفید است، روی آوری به قدرت نرمی است که جوزف نای از آن یاد می‌کند. در این خصوص او به سازواری، همکاری، ائتلاف، اتحاد، ادغام، وحدت، و امثال آن اشارت دارد. (سریع‌القلم، ۱۳۷۹، صص ۷۱-۱۴۹)

روح‌الله رضوانی عصاره مطالب بسیار خود درباره ایران را به طور خلاصه در نقد کتاب سریع‌القلم خلاصه کرده است. او مانند سریع‌القلم به اهداف سیاست خارجی که در قانون اساسی آمده نقد دارد:

اهداف توسعه اقتصادی و حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی عموماً از اصول پذیرفته شده بین‌المللی است... در حالی که اهدافی چون دفاع از مسلمین جهان و تأسیس یک قطب اسلامی و حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش را دیگران نمی‌پذیرند، اهداف مزبور به هیچ وجه با توانمندی‌های ایران قابل حصول نیست. (R. Ramazani, Discourse, pp.

213-4)

از لحاظ وصفی رضوانی اظهار می‌دارد که انقلاب ایران سبب شد که به یک باره، سیاست خارجی کشور ۱۸۰ درجه تغییر جهت داشته باشد. این تغییر جهت رادیکال به جریان پیش رونده سیاست خارجی کشور لطمه زد. رضوانی مدعی است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی در طی عمر پرتلاطم خود دچار تحولاتی پارادایمی از ایدئولوژیک به عملگرا شده است. وی اضافه می‌نماید که اخیراً ماهیت «آئینی، متصلب و ضد مذاکره» سیاست خارجی ایران به نوعی گرایش «مصالحه‌جو، منعطف‌تر، جوابگو به انتقادات مردم، مذاکره‌جو،

صلح‌طلبانه و پاسخگو به افکار عمومی مردم» تحول یافته است. (R. Ramazani, 1998, pp. 177-8)

به علاوه، در خصوص رویکرد مناسب به سیاست خارجی جمهوری اسلامی، رضانی دو رویکرد موجود را نامکفی و خطا می‌داند: رویکرد اول سیاست خارجی ایران را تصویر آینه‌ای از سیاست داخلی تلقی می‌نماید، دوم گرایشی که به سیاست خارجی ایران عمدتاً از دیدگاه ژئوپلتیک می‌نگرد. رضانی سیاست خارجی ایران را تا حد زیادی زاده تقابل شدید وضعیت داخلی با محیط بیرونی می‌داند. به نظر او، اشتباه جمهوری اسلامی این است که نمی‌داند محیط داخلی آن تنها محدود به مسائل سیاسی میان گروه‌بندی‌ها نیست، و محیط بیرونی آن فقط به رفتار ابرقدرت‌ها محدود نمی‌شود. (ر. رضانی، ۱۳۸۱، ص ۱۸)

رضانی در تحلیل خویش، مدعی می‌شود که چون جامعه و دولت ایران از دوران پهلوی همچنان در حال گذار است، بنابراین ناپایداری در سیاست خارجی ایران امری است طبیعی. با این حال، او هشدار می‌دهد که این وضع در حال گذار چون متضمن آثار نامطلوبی برای نظام بین‌المللی است، پس ایران باید منتظر عکس‌العمل‌های نامطلوب بازیگران اصلی باشد. البته او اذعان دارد که جمهوری اسلامی در سیاست خارجی خویش به تعادل جدیدی رسیده، و به طور فزاینده‌ای درگیر بازتعریف عمقی از خویش شده است. (R. K. Ramezani, 1986 & 1998, pp. 16-27)

آبراهامیان با توجه به تحولات اجتماعی - فرهنگی در ایران، مدعی می‌شود که سیاست‌های پر رشد اقتصادی کابینه هویدا، هم با ترساندن ستنی‌ها و هم با ایجاد آرزوهای دور از دسترس برای جوانان، به انقلابی گری همه بخش‌ها دامن زد. چنانکه این صاحب‌نظران تأیید کرده‌اند، جمهوری اسلامی نیز پس از طی تجربه نشیب و فرازهای افراطی و انقلابی، کم‌کم و به تدریج وارد دوران تعادل نوین خود شده است. (آبراهامیان، ۱۳۷۷، صص ۲۴-۱۷) لازم به ذکر است که برخلاف فهم عامه، دوران ترمیدور ضرورتاً دوران سستی و از دست رفتن آرمان‌ها نیست. چه بسا وسعت و حجم تخریب‌های دوران احساس‌گرایی انقلابی زمینه را برای عقلانی شدن ذهنیت‌ها در سه سطح فلسفی، علمی و فنی (و در مورد ایران همراه با شور هجران و شوق وصل

معنوی) فراهم آورد. البته با افت و خیز در تحولات، این دانش پژوه مدعی است که برای جامعه جوان ایران هنوز هم زود است انتظار داشت که تب هزاره‌گرایی و ناکجاآبادی و طعم انداختن التهابات انقلابی نزد همه بخش‌های رشید حقوقی جامعه کاملاً به تاریخ سپرده شود. با این حال، حتی انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری نشان داد که بخش قابل توجه و فزاینده‌ای از جامعه به شعارهای پاپولیستی (تخصیص دریافتی ماهانه به شهروندان رشید حقوقی) و احساس وظیفه‌های خود - خواننده و آرزوهای هزاره‌ای یا خشونت بنیادگرایانه روی خوش نشان نمی‌دهند. پس می‌توان با احتیاط ادعا کرد که نظامی‌گرایی معطوف به خشونت زیر سؤال رفته است، ایدئولوژی رنگ باخته و به تدریج جای خود را به اعتقادات توأم با شناخت (راسخ بودن) داده است.

همانند رضوانی، احتشامی نیز تحول در سیاست خارجی را آغازگرایی به اعتدال جمهوری اسلامی ایران می‌داند. البته به نظر او، بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا زمان پیروزی نهایی بنیادگرایان بر گروه‌های لیبرال و عناصر عرف‌گرا هم سیاست خارجی جمهوری اسلامی بر اساس مقتضیات محیطی، شرایط داخلی و توزیع قدرت بین‌المللی تعریف می‌شد. وی سیاست خارجی جمهوری اسلامی را به سه مرحله متمایز تقسیم می‌کند: دوران تثبیت، دوران رادیکالیسم و دوران عمل‌گرایی. (احتشامی، ۱۳۷۸، ص ۷۳) در اولین دوره (۱۹۸۱-۱۹۷۹)، جمهوری اسلامی استراتژی کوتاه - دامنه عدم تعهد را در پیش می‌گیرد. به تدریج، رویکرد سیاست خارجی کشور به سود کشورهای جهان سوم و توده‌گرایی ضدامپریالیستی دوره دوم متمایل شد. مرحله دوم سیاست خارجی ایران (۱۹۸۹-۱۹۸۱) با برکناری جناح میانه‌رو و بروز اتحاد بین بنیادگرایان ستیزه‌جو (از رادیکال تا سنتی) آغاز و به زمان پذیرش قطعنامه ۵۹۸ ختم می‌شود. وی سال ۱۹۸۹ را نقطه عطفی به سوی اعتدال در سیاست خارجی جمهوری اسلامی محسوب می‌دارد. (همان، صص ۱۵-۱۰ و صص ۹۹-۹۶)

از دید هالیدی، سیاست خارجی ایران چنان برگرفته از مسائل داخلی است که از محیط بین‌المللی مغفول می‌ماند. به همین لحاظ، وی مدعی است جمهوری اسلامی در محاسبه قدرت نیروهای خارجی و تخمین میزان آسیب‌پذیری کشور نسبت به مداخله قدرت‌ها، به

شدت دچار اشتباه در محاسبه است. هالیدی علل ضعف سیاست خارجی جمهوری اسلامی را از سوء برداشت مسئولان کشور از مسائل جهانی، به چهار دلیل زیر می‌داند: (الف) عدم اعتقاد دستگاه یا دستگاه‌های مسئول به لزوم فهم مسائل بین‌المللی، (ب) واقعیت‌گریزی ناشی از غلبه تصورات خودجوش توده‌ای بر فضای گفتمانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی، (ج) پیچیدگی و سرعت مسائل بین‌المللی، به هنگام تقابل تعهد با تخصص و (د) نبود بزرگ - استراتژی ملی، به ویژه در زمینه سیاست خارجی همراه با اصلاح ناپذیری زمینه‌های طرح و اقدام. (هالیدی، ۱۳۵۸، صص ۶ و ۱۵-۱۱۴)

هانتز ضمن تأیید حضوری (واشنگتن ۲۲ ژوئیه ۲۰۰۵) بر مواضع اعلان شده در کتاب «اسلام و غرب»، نسبت به سیاست خارجی جمهوری اسلامی، معتقد است تأثیر ایدئولوژی انقلابی ایران چه در تدوین اصول سیاست خارجی و چه اجرای آن در دوره‌های گوناگون ظهور جمهوری جدید، بسیار متفاوت بوده است. او نیز معتقد است چهار عامل زیر به ناپایداری و نوسان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی انجامیده است: (الف) غلبه سنت‌گرایی نوین در ساختار سیاسی ایران، و نقش تعیین‌کننده آن در حوزه سیاست خارجی، (ب) ارزیابی ایدئولوژیک و غیرواقع‌گرایانه از توان خود، و نقش آن در شکل‌گیری آرزوهای غیر قابل تحقق سیاسی، (ج) واکنش دیگر کشورها و نهادهای بین‌المللی نسبت به مبارزه‌طلبی انقلابی جمهوری اسلامی ایران، به شکل سیاست مهار کردن و حتی اقدامات تنبیهی چون تحریم اقتصادی - فناوری، و نهایتاً (د) تجدیدنظر در چشم‌انداز عقیدتی ایران، به تبع تحولات چشمگیر داخلی و همراه با تغییر عکس‌العمل‌ها نسبت به حوادث خارجی. به نظر هانتز، میزان تأثیر ایدئولوژی بر رفتار خارجی ایران طی سه مرحله مشخص زیر به طور فزاینده‌ای کاهش یافته است: (هانتز، ۱۳۸۰، صص ۲۳۴-۲۱۹، ۱۹۹۸، ۱۹۹۲) دوران استیلاي ایدئولوژی، (۱۹۷۹-۱۹۸۴) دوران تحکیم حکومت اسلامی و بروز عملگرایی تدریجی (۱۹۸۴-۱۹۸۸)، و بالاخره دوران اولویت عملگرایی بر ایدئولوژی. (۱۹۸۸-۱۹۹۷)

گری سیک ضمن تأیید تحول در سیاست خارجی ایران، آن را ناشی از نیاز انطباقی جمهوری اسلامی می‌داند. وی معتقد است ایران بنا به اقتضای زمانه و نه از روی انتخاب تغییر کرده است.

به نظر او، مطالعه تاریخی سیاست خارجی ایران نشان می‌دهد که تحولات مزبور به حدی عمیق بوده که می‌توان ادعا کرد قالب ذهنی نخبگان جمهوری اسلامی نسبت به تغییرات در فضای محیطی خویش در عرصه بین‌الملل نسبتاً روزآمدتر شده، هرچند که به لحاظ فقدان ذهن تخصصی، هنوز با کارآمدی فاصله دارد. (گری سبک، ۱۳۷۵، صص ۱۰۱-۸۳)

نویسنده این مقاله طی دو فعالیت پژوهشی خود، طرح موازنه مثبت فعالانه را برای ایران پیشنهاد کرده است. بخشی از این یافته توسط نشر دادگستر در اواسط سال ۱۳۸۴ زیر چاپ رفت. گرچه با تحولات ناشی از انتخابات دوران نهم ریاست جمهوری، جهت‌گیری‌های استراتژیک در سیاست خارجی ایران به سود شرق و محافظه‌گرایی میل پیدا کرده است، با این حال چنانکه در «مراسم تنفیذ» ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد مطرح شد رویکرد و محتوای سیاست خارجی جمهوری اسلامی به شرح سند چشم‌انداز حفظ خواهد شد. بیان رهبری جمهوری اسلامی مبنی بر اینکه «جمهوری اسلامی با هیچ کشوری سرستیز ندارد» و دعوت آقای احمدی‌نژاد به تأمل و تعجیل‌زدایی جملگی بر تأیید فرضیه این مقاله حکایت دارد. با خوش‌بینی نسبت به روند عقلانی شدن امور در جامعه سیاسی ایران، در این مقاله، دانش پژوه حاضر درصدد است تا چارچوبی مفهومی ارائه دهد، که ضمن تناظر با محیط جهانی و فرهنگ بومی، استعداد لازم برای ساماندهی ذهنیت استراتژیک نیز داشته باشد. امید نویسنده این مقاله آن است که از این رهگذر، در آینده شاهد رفع اشتباه در کاربرد مفاهیم تعیین‌کننده سیاسی چون ملت با قومیت و امت و طبقه، دولت با حکومت، حاکمیت و مدیریت سیاسی، و شناسایی تمایز بین عوامل تأثیرگذاری چون ارزش با آرزو، دکترین سیاست خارجی با ایدئولوژی سیاسی و یا نوع پیشاشناختی آن، و تفکر استراتژیک با هزاره‌گرایی، و همچنین پایداری در حفظ مرز بین تعامل سازنده با تقابل مخرب باشیم. در این رهگذر، لازم است هشیاری غریزی^(۱) را به جای توجه عقلانی^(۲) نشانیم. در این صورت است که با خروج از عقلانیت غیرمرتبط سنتی و ذهنیت آشفته دوران گذار وارد عقلانیت مناسب زمانی شویم، باشد که از پندار، گفتار و کردار

سنجیده دقیقه نودی^(۱)، و ملموس‌گرایی دفعی و دیر هنگام - که تجلی‌گرایشات غریزی در انسان است - رهایی یابیم.

گفتار دوم: برونرفت از بحران ذهنی در سیاست خارجی: قبض و بسط ایستارها (طرز تلقی پایدار)

بر سمت و سوگیری ذهنی و اقدام هرکس یا نهادی ایستار خاصی حاکم است. به تبع اندیشه‌های وبر، آلموند و همکاران او ایستارها را به سه دسته احساسی، ارزشی و شناختی تقسیم می‌کنند. نوع ردیف نشان می‌دهد که همانند بزرگان اندیشه غرب کلاسیک چون افلاطون، اندیشمندان اخیرالذکر ارزش را همان انگیزش‌های متعصبانه محسوب داشته که معادل توهم‌پردازی با ایدئولوژیست. در این نگرش، ایستار ارزشی بالاتر از احساسی و پائین‌تر از ادراکی است. نویسنده این مقاله، با عنایت به فضای متفاوت فرهنگی ایران (تمدن فرهنگی در مقابل فرهنگ متمدن غرب)، ایستار ارزشی را فراتر از شناختی و کاملاً متمایز از التهابات ذهنی قرار داده و به دو دسته قوام - معناگرایی و آزادی - فرهیختگی‌گرایی تقسیم می‌کند. با عنایت به این تفاوت‌ها و بضاعت ناچیز شناختی خویش، پژوهشگر حاضر در این گفتار به تلاشی ابتدایی در ترسیم فضای ایستاری ذهن ملهم از تمدن فرهنگی ایرانی دست می‌زند. سپس جریان سیاست خارجی جمهوری اسلامی را با آن می‌سنجد.

در جهت توضیح مطلب، ابتدا در این گفتار نیازمند آن هستیم که مفهوم ایستار را تعریف کنیم. ایستار در این مقاله محتوایی شناخت شناسانه دارد منظور ما از ایستار، نگرش مبنایی و طرز تلقی پایدار انسان به هستی است. در این خصوص، انسان‌ها دارای قبض و بسط مبنایی شناخت هستند. به لحاظ این گستره محدود یا مبسوط، رویکرد انسان‌ها به هستی به درجات مختلفی تقسیم می‌شود. این گستره قبض و بسط را به دو سطح رهیافت و رویکرد تقسیم کرده‌ایم. در رهیافت دو جهت‌گیری پیشا شناختی و شناختی از هم مجزا شده‌اند. نمودار زیر این مجموعه را به شکل مشروح به تصویر می‌کشد.

قبض و بسط ایستارهای انسانی

شناخت مدرسی و فرامدرسی

دو - انواع نگرش شناختی

شناخت درجه اول: شناخت درجه دوم:

وجودشناسی: فکرشناسی تقاد:

هست‌شناسی روش‌شناسی

۱- کنه وجود: شناخت شناسی

گوهر وجود با

فلسفه موجهات

ذات وجود با

فلسفه تاریخ

۲- خواص وجود با

علم تجربی

۳- معنای وجود که از روح ناشی می‌شود و با

عرفان و تجربه درونی کشف می‌شود:

نولبرالی: آزادی... اراده

نو - محافظه کاری: صبر، زیبایی‌شناختی

۴- بایده‌شناسی نو عملگرایانه: قبض و بسط بایدها: از حسی - عادت، اعتقادی، فلسفی،

علمی، تا عرفانی و با تلفیقی از آنها

ذهنیت و اقدام پیشا‌شناختی

یک - انواع نگرش پیشا‌شناختی

پیشا‌شناخت ایستا پیشا‌شناخت پویا

عادت توهم: تحلیل بی مبنا

اعتقاد ایدئولوژی: اعتقاد عملیاتی

شده و جزئی

- عمل مبتنی بر شناخت
سه - شناخت معطوف به عمل:
- ۱- استراتژی: اقدام مبتنی بر برنامه
 - ۲- دکترین: ذهن معطوف به عمل
 - ۳- تاکتیک: اقدام مبتنی بر مقتضیات
 - ۴- فن: مهارت اجرایی اقدام
 - ۵- هنر: زیبایی اجرا

با ترسیم جدول فوق، نویسنده مقاله حاضر درصدد انتقال این پیام است که ایران با گرایش تمدن فرهنگی، به اخلاق معنوی به عنوان مهم‌ترین مؤلفه قالب ذهنی ایرانی می‌نگرد. نگاهی به آثار حکمای بزرگی چون حافظ، مولوی، فردوسی ... تا خواجه نظام‌الملک و خواجه نصیر نشان از آن دارد، که مبنای ذهن ایرانی برای «نوسازی تمدنی و بازسازی فرهنگی» به ایستاری متفاوت از غرب و پیچیده‌تر از پیش نیازمند است. با این پیش‌فرض، گفتار دوم را به دو بند شرح جدول فوق و کاربرد آن در ارزیابی سیاست خارجی تقسیم می‌کنیم.

شناخت هم‌دارای دو درجه اولی (هستی‌شناسی) و درجه دوم معرفت‌شناسی است. به یمن شناخت درجه اول، انسان با تصویری سنجیده از محیط درونی خود^(۱) و بیرون از خود^(۲) دلخوش می‌شود. شناخت درجه دوم، او را با مقوله‌ای از ابزارهای روشی یا شناختی آشنا می‌کند، به این امید که او از نقاط گرهی، محتوا و نتایج ذهنی خویش آگاهی یابد. روشنفکر در نتیجه ممکن است به اصول و مبانی اخلاقی اجتماعی^(۳) یا معنوی^(۴) متعهد باشد، اما در هاویه تعصب و جزمیت عجیگرا و یا مغرورانه اقول نمی‌کند. به کلام مذهبیبون، روشنفکر کسی است که مستکبر نیست، و قدر مقدر وجود خود را در قضای روزگار می‌شناسد، نه آنکه مستضعف/گرا باشد.

به عکس قبض در مرحله پیشاشناختی، قبض در مرحله شناخت هم محرکه اقدام را از انسان می‌ستاند، هم ممکن است به معرفت مدرسی (معرفت برای معرفت) و یا ذهنیت ابزاری فاقد معنا منجر شود. ماندن در مرحله شناخت بدون فلسفه می‌تواند به فروپاشی، و بدون علم تجربی و فن به سرخوردگی ناشی از ناتوانی، فلسفه بدون علم به نابهنگامی محیطی یا زمانی منجر شود. خطر شناخت مدرسی در عصر جهانی شدن این است که به مقهوریت و حیرت انسان در مقابل هستی می‌انجامد. در این مرحله شناخت صرفاً به انسان قدرت تحلیل بلاموضوع برای فهم می‌دهد، و نه قدرت بهره‌گیری عملی از آن.

مرحله سوم را تحت عنوان رویکرد صورت بندی نموده‌ایم، چون معطوف به نوع‌ملگرایی

1- Microcosm

2- Macrocosm

3- Ethics

4- Morality

(عملگرایی معطوف به معنا و شناخت) است. شکل انحرافی از مرحله سوم، اقدام بدون معرفت (عقلانیت) یا فاقد هوشیاری (بی‌توجه به حواس مرتبط با محیط بیرونی یا احساس غریزی مرتبط با بیولوژی درونی) است. برخلاف ذهنیت عملگرایی فلسفی ویلیام جیمس، و پراکسیس مارکسی، که از پشتوانه انباشت شناخت‌ها برخوردار است، نوع‌نگرایی ایرانی این پژوهشگر به یمن قدسیت روحی، به دو شکل قوام تا معنای نو محافظه‌کارانه و بالنذگی نولیبرالی به شکل آزادی تا فرهیختگی نیز اشارت دارد.

در تعریف مفاهیم، لازم است از خوانندگان عزیز بخواهیم تا به تبیین و تمایز معنایی که در سخن این پژوهشگر وجود دارد، توجه فرمایند. در صورت نیاز، بحث تفصیلی در این خصوص، پیشنهاد می‌شود تا به اقتضای مقطع تحصیلی به چهار کتاب نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل (انتشارات سمت، ۱۳۷۶)، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل بومی - جهانی شدن (انتشارات جهاد دانشگاهی، زیر چاپ)، مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست (دادگستر، ۱۳۷۹) و اصول روابط بین‌الملل (دادگستر، ۱۳۷۸) مراجعه نمایند.

در توضیح اجمالی این مقال، باید توضیح داده شود که احتمال افول و گرفتار آمدن انسان به سطح قبض ایستاری بیش از عکس آن در بسط ایستاری است. مراجعه به تاریخ واقعی زندگی انسان‌ها و جوامع انسانی نشان از آن دارد که فقط معدودی از آنان توان گذر از مراحل اولیه دریافت (هوشیاری) را دارند. بسیاری کسانانی که در سطح هوشیاری حسی - احساسی و ملموس گرای باقی مانده، و خود را از ذهنیت انتزاعی ملطوف از روزآمدی عقلایی، کارآمدی عملی و لذت روحانی محروم می‌کنند. آنان به توسط حواس نسبت به تحولات از بیرون و یا احساس غریزی نسبت به تحولات بیولوژیک خود هوشیار می‌شوند. برخلاف هوشیاری که سهل‌الوصول است، آگاهی عقلایی و شهود روحی هم به آموزش و هم به ممارست و تزکیه نیازمند است. همه کس استعداد رسیدن به این مرحله را دارد اما معدودی قلیل از انسان‌ها بدان اهتمام می‌کنند. اصولاً تعامل عقلایی و روحانی با محیط درون و بیرون فراتر از این مرحله هوشیاری پیشاشناختی است. در حالی که انسان به یمن وجود نباتی و یا حیوانی خویش به واسطه تربیت حس و احساسی خویش، هوشیار می‌شود، برای رسیدن به درجات آگاهی،

خودآگاهی، نقادگرایی، ... و معناگرایی به تلاشی حصولی و توان دریافتی حضوری نیاز است. پله اول عقلانیت، فعال شدن ذهن در حد تصویرگیری آگاهانه (و نه صرفاً هشیارانه) آینه‌ای از محیط است. این مرحله زمانی حاصل می‌شود که انسان از سطح پیشاشناخت خارج شود و به درجه‌ای از شناخت عقلی برسد. رسیدن به این سطح کار آسانی نیست. داشتن لیسانس معتبر (نه شکلی) و مربوط در یک رشته تخصصی به انسان قدرت لازم برای وصف درک حوزه گزاره‌های در حد قانون علمی، فوق لیسانس استدلال‌های فکری در حد تئوری‌های علمی را می‌دهد. انسانی که به این درجه رسیده است کارشناس مطلع است. در مرحله بعد، مرحله‌ای است که انسان مغزی کشکولی یا ضبط صوتی پیدا می‌کند. در این سطح، مغز انسان به توان طبقه‌بندی مبنایی، و درک تفاوت‌های ماهوی پی می‌برد. به چنین انسانی دانشمند می‌گویند. معمولاً با داشتن درجه دکتری معتبر (و نه شکلی) در رشته تخصصی، انسان توان رسیدن به این مرتبت فلسفی در یک رشته خاص را دارد. مرحله بعد، مرحله مغز فانوسی یا مغز اجتهادی است. در این مرحله، انسان با اخذ داده‌های مناسب تخصصی، و به کارگیری توان ذهنی خویش، علم نظری تولید می‌کند. علم نظری به انسان توان فهم بهتر را می‌دهد. اما ورای این نگرش نظری، و در سطح واقع، تعامل انسان با خویش و محیط دارای دو بخش (رهیافت کاوشگرایانه و رویکرد عملگرایانه) و سه مرحله بنیادی (پیشاشناخت، شناخت و اقدام مبتنی بر شناخت) به شرح جدول اجمالی در فوق است. در سه جزء از بند الف به تشریح مبسوط این ابزارهای ذهنی می‌پردازیم:

۱- مرحله پیشاشناخت: این مرحله حاوی دو فاز ایستا و پویای ذهنی است. فاز اول شامل عادت و اعتقاد می‌شود که ذهن نسبت به امور یا شرط شده (عادت) و یا ذهن نا خودآگاه به آن دلالت حضوری و غیرابطال‌پذیر دارد (اعتقاد). منظور از اعتقاد اشاره به مقبولیتی ذهنی است که بدون تلاش یا با القا و ذکر دسته‌ای از احکام به خود یا دیگران، انسان به وصف یا تفسیری از امور و یا احکامی حسی - احساسی و (نه اشراقی - روحی) نسبت به آنها می‌رسد. این اعتقاد خام بر پندار، گفتار، کردار، وصف و تفسیر انسان تأثیر نافذ و قاطع دارد.

در فاز دوم از مرحله اول، انسان فاقد تخصص مربوط وارد خیال‌پردازی^(۱) و نه تخیل‌پردازی خلاقانه فکری^(۲) می‌شود. عادت اگر مبنای نظریه‌پردازی شود، انسان به وهم از جمله توهم توطئه می‌رسد. اما اگر اعتقاد بدون شناخت عملیاتی شود، و مبنای خیال‌پردازی قرار گیرد، آن‌گاه انسان به خیال‌پردازی یوتوپایی و یا ستیزه‌جویی ایدئولوژیک دچار می‌شود. چنین انسانی با تثبیت به ارزش‌های پیشینی و قدسی تفسیرهای جزمی و عاری از مبنای شناختی برای اقدام خود و دیگران ارائه می‌دهد. در یک کلام، تخیل‌پردازی یوتوپایی و ایدئولوژیک دو روی یک سکه است: یوتوپیا به زمان خوش خیالی امیدوارانه ذهنی و ایدئولوژی به زمان بدخیالی ناشی از لمس واقعیت بروز می‌کند. به هیچ یک از دو وجه از خیال‌پردازی غریزی نمی‌توان نام شناخت داد. یوتوپیا و ایدئولوژی به‌طور یکجا مدعی همه احکام اعتقادی و شناختی است. این در حالی است که یوتوپیا‌پردازی و ایدئولوژی نه اعتقاد ناب است و نه شناخت ناب، بلکه اعتقاد خام عملیات شده، ولی تهی از مبنای شناختی است. در حالی که تخیل یوتوپایی در قامت جامعه اخلاقی خیالی و لذا جهانی ظهور می‌کند، ایدئولوژی به عنوان رویکردی معطوف به جامعه سیاسی و لذا بخشی ظاهر می‌شود، که تعریف عملیاتی آن شامل مؤلفه‌های زیر می‌شود:

(۱) «خودیابی» هویت بخش و معرفت ستیز، (۲) حب به خودی و بغض به غیرخودی، (۳) اعتماد به نفسی قدرت‌مآبانه و نقد‌گریز، و (۴) ملازم با احساس تکلیف مقدر فردی یا جمعی، برای تحمیل مدینه فاضله خویش پرداخته به جای «مدینه صالحه» دگر اندیشان.

۲- مرحله شناخت: این مرحله شناختی را که عامدانه تحت عنوان رهیافت صورت بندی کرده‌ایم، ابتدائاً حاوی دو جزء شناخت درجه اول و شناخت درجه دوم است. شناخت درجه اول به انسان قدرت تفکر می‌دهد، و شناخت درجه دوم قدرت تفکر نقاد روشنفکرانه. شناخت درجه اول حاوی دو جزء هستی‌شناسانه و بایدشناسانه، و شناخت درجه دوم حاوی دو جزء روش‌شناسانه و شناخت‌شناسانه است. شناخت درجه اول مستعد جزم‌آلودگی و شناخت درجه دوم امکان‌رهایی از جزمیت را با نقادی فراهم می‌کند.

شناخت درجه اول معطوف به شناخت انواع (کنه، خواص و معنای) هستی و یا پایداهاست.

شناخت هستی دارای دو بعد حصولی و حضوری (حسی - احساسی و شهودی - اشراقی) است. بعد حضوری حوزه ناخودآگاه و فراآگاهی است. ناخودآگاه در سطح فرو عقلی یعنی حواس و غرایز، و فراآگاهی در مرحله فراعقلی یعنی شور هجران و شوق وصل روحی قرار دارد. در هستی‌شناسی یا «است و هست» کنه وجود با فلسفه تعریف (نه شناخته) می‌شود، یا هست و خواص تاریخی وجود با علم تجربی. کنه وجود خود دو جزء دارد: گوهر یا حقیقت (است ازلی) و ذات یا واقعیت (هست ابدی) وجود.

- گوهر یا حقیقت وجود هستی بی‌همتای وجود نوعی است. گوهر یا حقیقت وجود موجب شناسایی تمایز یک نوع (مثلاً امت یا انسان) از نوع دیگر (مثلاً ملت - دولت یا آهر) می‌شود. اتفاقاً همین تمایز دو دید امت و ملت - دولت است که مورد توجه سیاست‌سازان یوتوپیاپرداز یا ایدئولوگ جمهوری اسلامی قرار نگرفته، و از این رو موجب بروز مشکلات فزاینده داخلی و خارجی کشور شده است.

با توضیحات فوق درمی‌یابیم که فلسفه گوهری صرفاً جلوه کیفی و پایدار وجود (یعنی بود) را تعریف می‌کند، و معطوف به جلوه کمی و متحول وجود نیست. برخلاف دنیای مخلوق - مبنای سنتی، دنیای مدرن نیازمند فلسفه‌ای بود که دنیای متحول و در حال رشد را نیز تعریف کند. به جای آن مطلق‌گرایی تک‌ذهنی، نوعی نسبی‌گرایی تک‌ذهنی نشست. ابتدائاً این نسبی‌گرایی تک‌ذهنی توسط آگوست کنت در قالب علم اثباتی تعریف شد. بعدها معلوم شد که توجه به «شد وجود» هم خود «کنه وجودشناسی» فلسفی است، که در دنباله تعریف می‌شود.

- ذات یا واقعیت وجود یک موجب تمایز فصلی بین اجزاء یک نوع می‌شود. مثلاً ابرقدرت آمریکا و قدرت کوچک سوئیس هر دو نمونه‌ای از دولت مدرن هستند. نکته مهم این است که در فضای گوهری و حقیقت ملت - دولت طیفی از انواع دولت‌ها وجود دارد، که به اقتضای تحول و شدن حاصل می‌آید. برخلاف فلسفه گوهرگرایی باستان، این نگرش معطوف به کنه هست و شد ابدی وجود است و نه است ازلی یا هست تاریخی. به این لحاظ به آن فلسفه تاریخ می‌گویند که فاصله بین ازل و ابد وجود را نشان می‌دهد.

به اقتضای این دو جلوه از وجود دو نوع منفرد از شناخت فلسفی و یک فلسفه تلفیقی شکل

می‌گیرد: فلسفه موجهات که به تعریف گوهر وجود اهتمام دارد، و فلسفه تاریخ به ذات وجود می‌پردازد. در اینجا درمی‌یابیم، که تا چه حد رهبران جمهوری اسلامی هم به تمایز امت (جامعه اخلاقی) با ملت - دولت (جامعه سیاسی) بی‌اعتنا بوده است، و هم به تمایز قدرت ابرقدرت آمریکا با قدرت رو به متوسط ایران.

در این نوشتار، با قبول خشوع شناختی پسامدرن‌ها، تلاش شده تا نقطه‌گرهی ذهنیت بومی در قالب عنوان نوپسامدرنیسم شناختی صورت‌بندی تیممی (نه واقعی) شود. نام این مجموعه از نقطه‌های گرهی را ذهنیت (نه فلسفه) نو - عملگرا نام می‌نهیم و آن را به لحاظ رعایت خصلت نوپسامدرنی. در این رهیافت، تلاش شده بعضی از اجزاء نگرش‌های قبلی تعدیل و به شکل فوق تلفیق شود. در این نگرش از لحاظ عرفانی، گوهر وجود به عنوان پرتوی از حقیقت وجود اولویت، ذات وجود ضرورت، و خواص وجود برای شکوفایی این دو جلوه از کنه وجود مهم مطرح می‌شود. هریک از سه شکل از چنین نگرشی می‌تواند سامان/تقوابخش به ذهن باشد. لذا این تقوا موجب رهایی از سرگستگی می‌شود.

۳- خواص وجود: حوزه خواص وجود به وسیله علم تجربی وصف می‌شود. در فلسفه بحث تعاریف نظری مطرح است، در حالی که در علم تجربی از وصف، - و با تسامح از تعریف عملیاتی - سخن به میان می‌آید. علم تجربی به حوزه گوهر وجود و یا ذات وجود دست درازی نمی‌کند. بلکه علم تجربی زمینه را برای تحول کمی در عرض و یا در مواردی کنه وجود فراهم می‌کند. اگر گوهر وجود ملت - دولت با فلسفه موجهات تعریف می‌شود، و وسع وجودی آن با فلسفه تاریخ، علم تجربی به ما می‌آموزد که چگونه با دستکاری در عرض و خواص وجودی امور، می‌توان آن را از سطح نامطلوب به سطح مطلوب رساند با علم تجربی و دستکاری خواص وجود حتی می‌توان به خلق وجودی جدید چون ملت - دولت رسید. اینجاست که به قول مارکس تغییرات کمی موجب تغییرات کیفی شده و موجب آفرینش یک وجود جدید می‌شود. فلسفه آن گاه به تعریف این وجود جدید می‌پردازد. فن جلوه مهارتی و اجرایی این شناخت است. شاه بیت مدرنیسم یعنی حاکمیت انسانی را شاید بتوان در دو گزاره خلاصه کرد: آفرینش هستی‌های جدید (از جمله ملت - دولت) و تلاش موفقیت‌آمیز انسانی برای رسیدن به فرجام

صوری ولی ابدی وجود (به جای غایت ازلی و از پیش تعیین شده آن). هر دو هدف فوق با اراده ناشی از روح انسانی، گرایش ذهنی مناسب، و درایت ناشی از علم تجربی حاصل می‌آید. نقش علم تجربی در تحقق و عملیاتی شدن این آرمان بسیار حساس است. علم تجربی فرجام خواهی معطوف به حاکمیت انسانی را ممکن می‌سازد. آن شناخت موجب رهایی و آزادی انسان از مشکلات محیطی می‌شود.

— حوزه شناخت (و نه هشیاری) شهودی. شناخت شهودی الهامی تجربی است که با ممارست زیبا / معناشناختی نو محافظه کارانه و فرهیختگی / آزادگی نولیبرالی حاصل می‌شود. انسان، گرچه به حوزه شناخت حضوری متعلق است، اما اولاً ابزار شهودی - اشراقی است و نه عقلی. ثانیاً این شناخت تجربی است و قابل انتقال به دیگری نیست. تعهد به امت، یا دنیای خانوادگی در حوزه ارزش‌های موهبتی و یا تعهد به همسر و ملت - دولت در حوزه مؤسسات انسانی. در این مرحله انسان به درجه عبودیت می‌رسد. عبودیت از نگرش پرستش‌گونه انسان ناشی می‌شود. جلوه عبودیت در هنر و سنت خودنمایی می‌کند. آداب مذهبی به این علت عبادات نامیده شده‌اند، چون توان تحول انسان بنده محیط و دیگران (عبد) را به انسان پرستشگر (عابد) دارند. در این منزلت خود دوستی انسان به هستی دوستی او تبدیل می‌شود. برای مؤمنین این هستی دوستی اصالتاً معطوف به خدا، و به تبع آن معطوف به مخلوقات الهی به‌ویژه انسان است (عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست). در اینجا انسان مؤمن به درجه دریافت معنای وجود می‌رسد. خلاصه کلام اینکه تقوایی که متضمن این مرحله اشراقی که همراه با منزلت ادراکی باشد در نزد حکمای شهیر ایرانی چون مولوی و حافظ و فردوسی به خوبی یافت می‌شود. با رسیدن به این مرحله شهودی، انسان «در سختی و راحتی انفاق می‌کند، غیظ خود را فرو می‌خورد، و همه انسان‌ها را عفو می‌کند». تقوای سنتی به نام فضیلت این منزلت را فدا می‌کند و مدرن به نام قدرت. با این نگرش، سیاست داوطلبانه مادون اخلاق معنوی^(۱) و نه تحت امر یک گروه اجتماعی خاص، قرار می‌گیرد. البته مادون بر این اقدام داوطلبانه معنوی،

قرارداد سیاسی اخلاق اجتماعی^(۱) خود را خواهد داشت. به جای آنکه خودخواهی شهروان سیاسی حوزه اخلاق انسانی را تحت سیطره خود گیرد، اخلاق معنوی خودخواهی های سیاسی را تلطیف می کند. فرهنگ و رای تمدن قرار می گیرد. به این لحاظ، تمدن ایرانی را تمدن فرهنگی - متفاوت از فرهنگ متمدن غرب - خوانده ایم. در چنین مرحله ای از زندگی، به قول حافظ، «آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است - با دوستان مروت با دشمنان مدارا».

از قیل این نحوه از شناخت جامع الاطراف است که حکیم عارف می تواند درد جانکاه ناشی از عقلانیت آفریننده خویش در زمینه مادی را با زیبایی روح پرستنده و ایثارگر، معنادار کند. هنر تجلی این جلوه روحانی انسان است.

- هنجارها حوزه ای از شناخت ها هستند که معطوف به بایدها می باشند. اقدام انسانی ناشی از قبض و بسط ایستاری آنان در این حوزه بایدهاست. متأسفانه، ملموس گرایان بایدهای انسان را در حوزه پیشاشناخت حسی - احساسی محصور می کنند. پوزیتیویست ها به انسان توصیه می کنند که زندان جبریت ناشی از ضوابط دنیای موجود - از طریق عقل مقنع - را بپذیرد. صرفاً پسامدرن ها هستند که انسان را به رهایی از هر دو زندان عقل استعلایی و ابزاری مقنع علمی نوید می دهند. آنچه عقل استعلایی تصور می شود چارچوب بخش و موجب رهایی از سرگشتگی ذهنی است، و آنچه عقل علمی است عقل مقنع، و موجب رهایی از مشکلات است. آزادی از عقل ناشی می شود، و آزادگی و معنا از روح. منظور این است که - برخلاف فلسفه سامان بخش و قانونساز برای ذهن، قانونمندی های رفتاری پدیده ها را باید با عقل مقنع تجربی کشف کرد. خواص رفتاری پدیده ها تابعی از ذهن انسان نیست. اگر انسان این قانونمندی ها را کشف کند، و به مقتضای آن عمل نماید، آن گاه پدیده به خواسته او پاسخ می دهد. او از این طریق به آسایش دست می یابد. اگر انسان در زمینه ای ناموفق است، این عدم موفقیت از نادانی علمی او در آن حوزه ناشی می شود، و نه از شرایط محیطی. عقل به دو شکل استعلایی و ابزاری آن ضوابطی برای آزادی و آسایش انسانی است. چه بسا بزرگانی چون صادق هدایت به رغم اوج خلاقیت علمی و روحی، فاقد آرامش روحی باشد. آرامش در حوزه روح و فرا عقلست. البته در خلیقات

دور از تمدن فرهنگی ایرانی جهل و عادت می‌تواند به آرامش توأم با خواری فاقد آسایش بینجامد. متأسفانه در این جلوه از خلقیات مرسوم، آداب تمدن فرهنگی نادیده نگریسته شده، و همانند خلقیات غربی «بی‌خبری خوش‌خبری» (NO NEWS IS A GOOD NEWS) تصور می‌شود. جایگاه حکمت عرفانی با پشمینه پوشی صوفیان در این مقام روشن می‌شود.

— شناخت درجه دوم هر انسان عالمی یا عوامی را از بدیهی‌گرایی ذهنی نجات می‌دهد. به برکت شناخت درجه دوم، انسان در می‌یابد دریافت مطلق ممکن نیست، و هرکس زندانی نوعی رهیافت شناختی است. زندان شناخت را می‌توان با شناخت‌شناسی عوض کرد، ولی نمی‌توان از آن رها شد. پس، نقادی نسبت به هر ذهنیتی موهبتی معرفتی به همراه دارد. این جلوه از شناخت به تبع تلاش برای زیر سؤال بردن جزمیت‌گرایی ذهنی سنتیها و یا اثبات‌گرایی مدرن‌ها مطرح شد. پوزیتیویستی است که در دو سطح روشی و شناختی مطرح می‌شود. به رغم آنکه معیارها به عنوان فراروایت توسط پسامدرن‌ها مردود شناخته می‌شوند، اما تصویری تخیلی از زندان ذهنی در اختیار انسان قرار می‌دهد که در خدمت تمایز نقاط گرهی بین سه دیدگاه سنتی، مدرن و فرامدرن می‌آید. به علاوه، همین معیار به پسامدرن‌ها ابزاری اساسی ارائه کرده تا سره «لقلقه‌زبانی» اندیشمندان متنوع را از ناسره توهمات ذهن عوامی جدا کرده، و از افول شناخت درجه اول به ورطه پیشاشناخت جلوگیری کند. دستاوردهای شناخت‌شناسی نشان می‌دهد، که هرکس زندانی قالب شناختی خود است، و نمی‌تواند از آن رهایی یابد. چنانکه فایربرند تأکید دارد باید ضدروش بود. اما چاره‌ای جز ماندن در نوعی از زندان ذهنی نداریم. پس لازم به تأکید است که برای کلیه شناخت‌ها ارزشی ابزاری و نسبی قائل می‌شویم. این امر صرفاً به یمن کثرت‌گرایی شناختی به ما فرصت می‌دهد، تا از لحاظ شناختی - و نه اعتقادی - از هر معرفتی برای اعتلا و تحول خود درس بگیریم.

— در هر معرفتی نوعی روش منطقی خاص حاکم است. مثلاً به رغم فواید منطقی‌سوری، نمی‌توان به وسیله آن دو میل متناقض «نفی‌نهاد» از دیدگاه آنارشییستی با «قدسیت‌نهاد» از دید محافظه‌کاران را با هم تلفیق کرد. تلفیق آزادی فردی با امنیت ملی، استقلال ملی و به هم پیوستگی جهانی را با منطق کوانتا و تحول آن را با منطق دیالکتیک، و علیت‌گرایی جبری آن را با

خلاقیت و کثرت‌گرایی گفتمانی می‌توان بهتر سامان داد. تاریخ عرصه دیالکتیک ناشی از اجتماع نقیضین است. انسان با خلاقیت و اراده خود این علیت دیالکتیک را به دلالت گفتمانی تبدیل می‌کند.

به امید گذار از مرحله پیشا شناخت به شناخت، صرفاً بخشی از مشکلات کشور حل خواهد شد. اما باید توجه داشت که چنانچه شناخت برای شناخت باشد، حالتی مدرسی خواهد داشت، و به صورت حجابی برای خلاقیت و آفرینش انسانی می‌شود. به یمن الهامات ایمانی در حوزه پیشا شناخت و معارف گوناگون در حوزه شناخت می‌توان امید داشت که عملی مبتنی بر شناخت و معطوف به موفقیت داشت. در این حوزه باید به پنج مقوله توجه کرد: استراتژی، تاکتیک، دکترین، فن اجرا و هنر اجرا.

– استراتژی: در مقابل ذهن باستان و یا علم پوزیتیویستی مدرن، مفهوم استراتژی مطرح شده است. اصولاً استراتژی برنامه‌ای است از لحاظ فلسفی مبتنی بر واقعیات، و از لحاظ علمی معطوف به راه‌جویی برای مشکلات. هدف و امکانات، بازی خود و دیگری، حال و آینده چنان در ذهن سامان می‌یابد که مقرون به بالاترین حد از موفقیت باشد. نگرش فلسفی زمینه موفقیت‌گرایی را فراهم می‌کند، و علم و منابع امکان تحقق و نیل به اهداف، و فن موجب افزایش مهارت در اجرا و زیبایی شناختی هنر اجرا را فراهم می‌کنند.

– تاکتیک به مقتضیات محیطی معطوف است. چه بسا، تاکتیک به ظاهر با استراتژی ناهماهنگ به نظر برسد. اما، در اساس و بنیان مقوم آن است. مثلاً نقد روشنفکران در کشورهای سستی، و یا اقتدارگرا و توتالیتر مدرن به عنوان دشمنی تفسیر می‌شود، و در کشورهای پیشرفته به عنوان رحمتی تاکتیکی محسوب می‌شود، که در نهایت مقوم استراتژی است.

– دکترین سیاسی: به جای فلسفه سستی و دکترین عام در نظام‌های توتالیتر، دکترین سیاسی مجموعه‌ای از یک سیستم ذهنی پویای سیاسی در خصوص یک حوزه از علائق واحد سیاسی است که مبین موضع متعهدانه یک مدیریت سیاسی خاص (که به غلط در فارسی به آن دولت می‌گویند) است. دکترین معمولاً مبتنی بر اصول آئینی و فلسفی سیاسی بازیگر سیاسی است که بنا به مقتضیات غیرجزمی اعتقادی و با عنایت به شرایط و مقتضیات محیطی، به صورت

عملیاتی درآمده است. مفهوم راسخ در فرهنگ ایرانی نشان می‌دهد چگونه حکمای ایرانی بین رسوخ پذیری شناختی و اعتقاد فرهنگی پیوند ایجاد کرده‌اند.

در فضای گفتمانی مدرن در شرق با تمدن فرهنگی خود، دکترین سیاسی نقشی متفاوت از دکترین در فرهنگ متمدن غرب خواهد داشت. در غرب، دکترین تابعی از تعهد به ذهنیت استراتژیک کلی است که در قالب بیانی، جریان کلی خط مشی یک کشور در موردی خاص بیان شده است. دکترین در بسیاری موارد توجیه‌کننده اعلانی اهداف اعمالی است. امروزه تا حدودی مشخص شده است که دموکراسی تابعی از اهداف امنیتی آمریکا است و نه راهنمایی تعهدآور برای سیاست خارجی آن کشور. این در حالی است که در تمدن فرهنگی ایرانی، چنانکه حکمای بزرگ گفته‌اند و فردوسی حماسه‌پرداز آنها را در قالب فردیت‌های آرمانی شخصیت بخشیده است، دکترین ممکن است نقش و تویی هم داشته باشد. تفاوت مصدق و هویدا از همین رهگذر مشخص می‌شود. هویدا با تعلیمات خود در فرهنگ متمدن غرب، حاضر بود برای اعتلای مادی ایران، فرهنگ خود و میهن را نادیده بگیرد. البته در جوامع در حال گذار مانند ایران، دکترین به قالب صورت‌بندی انگیزش‌های صرفاً مهرجویانه پاپولیستی و یا حب - بغض بنیادگرایانه درمی‌آید. برخلاف جوامع دارای شناخت، دکترین تجلی نیروهای محرک غریزی است و نه تجلی تلفیق نیازهای عقلانی و ارزش‌های فرهنگی.

- فن و هنر اجرا در حوزه دیپلماتیک قرار می‌گیرد. سیاستمداران معمولاً به کمک پژوهشگران و یاری مشاورین دیوان‌سالار تصمیم می‌گیرند. دیپلمات حرفه‌ای باید با فن و هنر خود، زمینه را برای اجرای موفق و هنرمندانه منافع و امنیت ملی فراهم کند.

مفهوم‌سازی «رویکرد» در کنار «رهیافت» در واقع از شناخت معطوف به نتیجه حکایت دارد. از لحاظ فلسفه تاریخ، گرایش انتظار اعتلایی به جای انتظار انحطاطی صوفی مسلکان در این نوشتار معطوف به حرکت دو سویه و هم‌زمان بین ازلیت و ابدیت انسان ایرانی است. ازلیت ناب جلوه فرهنگی وجود انسان است. اما مشکل اساسی نظام‌های حکومتی در ایران از ناتوانی آنان در ایجاد پیوند بین تبارهای قومیت ... دین و فردیت انسانی، زمینه‌ساز بحران هویت شده است. با نگاه به تحولات نامطلوب خوزستان و کردستان در سال ۱۳۸۴، مشخص می‌شود تا چه

حد ایرانی‌های با فرهنگ‌های متنوع در معرض خطر بهره‌جویی‌های منطقه و جهان هستند. تجربه نشان داده است این امر چالش بزرگ و فزاینده‌ای برای جمهوری اسلامی ایجاد کرده است. در دنیای پیشرفته، بعد فرهنگی این معضل را گاه با فدرالیسم و گاه با تأسیس احزاب مذهبی (دموکرات مسیحی) حل کرده‌اند. این نام، نشان از تلفیق حاکمیت انسانی (دموکرات) با حاکمیت الهی (مسیحی) دارد. در ایران امروز، به نظر می‌رسد هیچ یک از طرفین دعوا به مرحله ملی - فرهنگی مناسب برای حل این بحران ملی از طریق گفتگو نرسیده‌اند. بنابراین نمی‌توان امید داشت که به سرعت این آسیب سیاست خارجی حل شود. ساماندهی ایستار می‌تواند مقدمه راه باشد.

گفتار سوم - ارزیابی سیاست خارجی جمهوری اسلامی از منظر

معرفت‌شناسی

به یمن چارچوب مفهومی گفتار دوم، و به برکت مروری بر نقدهای پیش گفته در گفتار اول، این سؤال نظری به ذهن متبادر می‌شود که چه رابطه‌ای بین «فضای ذهنی» کارگزاران جمهوری اسلامی و «فضای محیطی» سیاست خارجی ایران وجود دارد؟ به‌رغم تفاوت‌ها، به استناد اظهارنظرهای تخصصی رضائی - هاتر - احتشامی - ازغندی - سریع‌القلم، مشاهده می‌شود که کلیه نقدها به نوعی فضای ذهنی خاصی معطوف است که همانند رشته‌ای مواج، ماهیت جهت‌گیری‌های ناپیوسته جمهوری اسلامی را به سمت حداقل چهار نقطه گرهی متفاوت ایدئولوژیک (علیه اسرائیل و آمریکا)، عملگرایی تاکتیکی و مقطعی (پذیرش قطعنامه، سکوت در دو جنگ ائتلاف بین‌المللی علیه عراق، همکاری خاموش و بی‌پاداش با ائتلاف بین‌المللی در بحران‌های بالکان، افغانستان و تاجیکستان) و ایدئولوژیک - نمای تاکتیکی (بحران قفقاز) و یا به عکس استراتژیک - نمای ایدئولوژیک (حوزه خزر، دول عربی به‌ویژه سوریه و لبنان و همچنین در نسل‌کشی‌های اروپای شرقی) سوق می‌دهد. در هیچ یک از چهار جهت‌گیری فوق، جهت‌گیری استراتژیک پایداری که همسوبا استعدادهای نرم‌افزاری و یا سخت‌افزاری کشور باشد مشهود نیست. چنین به نظر می‌رسد که در مقطعی طولانی از سال‌های پس از انقلاب، شعارهای

ایدئولوژیک هم جای دکترین سیاست خارجی کشور را گرفته بود.

با آمایش چهار جهت‌گیری متناوب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، می‌توان ضمن توجه به سطح پدیداری و علمی این سیاست خارجی، و فرا رفتن از سطح صرف تاکتیک‌های مقطعی، به بازخوانی آسیب شناسانه آن از چهار منظر فلسفی، شناختی، روشی و ارزشی پرداخت. از لحاظ علمی، نکته مهم این است که تا چه حد سیاست خارجی جمهوری اسلامی نسبت به ملزومات منافع و امنیت ملی پاسخگوست (RESPONSIVE)؟ و یا تا چه حد محاسبه ملزومات ناشی از منافع و امنیت ملی ایران در ملاحظات روابط خارجی جمهوری اسلامی ملحوظ می‌شود؟ آیا هدف تعیین شده برای قدرتی کوچک اما در حال عروج به سطح منطقه ایران، مناسب‌ترین هدف سیاست خارجی بوده است؟

از لحاظ فلسفی، جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام حکومتی، چه کارویژه‌ای را برای حوزه سیاست خارجی ملت - دولت ایران قائل است؟ با عنایت به مبانی اعتقادی ایرانی که معطوف به تمدن فرهنگی است، مبانی پنداری، گفتاری، و کرداری سیاست خارجی ایران مبتنی بر چه گرایش شناختی است؟ جمهوری اسلامی تا چه حد، با تدبیر تخصصی و توجه به حکمت سیاست خارجی، مصلحت ملی و شور و شوق عرفانی را از آلوده شدن به انگیزش‌های غریزی معطوف به هزاره‌گرایی و بنیادگرایی محافظت می‌کند؟ آیا در فضای سیاست خارجی جمهوری اسلامی، نقد به عنوان مهم‌ترین نشانه روشنفکری - به شیوه‌ای مرسوم در حوزه زیست سیاسی ایران درآمده است؟ در صورت پاسخ مثبت، تا چه حد مسئولان سیاست خارجی خود را به بازخواست (ACCOUNTABILITY) توسط عامه ملت برای درخواست‌های خود و روشنفکران برای منافع ملی ملتزم می‌داند؟ تا چه حد، آن نقد روشنفکرانه و این بازخواست مردمی در تصحیح جهت‌گیری‌های استراتژیک و یا موردی رهبران کشور مؤثر است؟

به نظر این دانش پژوه، گرچه پاسخ به سؤالات فوق چندان دلگرم‌کننده نیست، اما تحولات سیاسی در ایران چنان است که حتی «دگراندیشان» مغضوب را به این نتیجه رسانده که به رغم پایداری گفتمان ایدئولوژیک و عملگرایی مقطعی، تا حد زیادی نوع گفتار و الفاظ در حوزه سیاست خارجی به طور خاص، و سیاست به طور عام متحول شده است. با مروری بر گذشته

سیاست خارجی جمهوری اسلامی، از لحاظ تاریخی می‌توان همگام با تحلیلگران سیاست خارجی ایران مدعی شده که مبنای ذهنی «حکمت ایرانی - اسلامی»، «عزت ملی»، و «مصلحت علمی» به طور فزاینده‌ای توانسته التهابات اولیه انقلاب را به راهی مناسب‌تر هدایت کند. به این لحاظ، برخلاف شعار جهانی «رهایی مستضعفین جهان» و «ستیز با آمریکا»ی دهه ۱۳۶۰، رهبر جمهوری اسلامی در مراسم تنفیذ احمدی‌نژاد از صلح و عدالت سخن گفته و تأکید می‌کند که «با هیچ کشوری سرستیز نداریم». به جای آن شعارها، عبارت فوق تنظیم شده و در قالب هدف قابل دسترسی به «منزلت قدرت اول منطقه‌ای» تعریف عملیاتی شده است. این سیاست خارجی گامی به جلو بوده است. البته که به لحاظ فقدان نهادینه شدن ذهن شناختی و نبود چارچوب شناختی مرجع، نوسانات هنوز هم در حوزه سیاسی ایران زیاد است. انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری به تأیید خود رئیس جمهور منتخب وضعیت انقلابی تازه‌ای در ایران به وجود آورد. لازم به ذکر است که برای تنظیم قالب ذهنی، نیازمند آنیم که به تدریج از فلسفه به سوی دکتربین، و از دکتربین به سوی نقطه‌های گرهی ذهن ایرانی جلو رویم، تا از قافله محیط شناخت در فضای در حال ظهور پسامدرن عقب نمانیم. این هدف باید تا حد ممکن هم کمی و هم امکان پذیری آن مورد بررسی قرار گیرد.

از لحاظ روشی، اولاً نیازمند آنیم که در کنار ذهن کثرت‌گرای فردگرایانه‌ای که از فرهنگ متمدن غرب ناشی می‌شود، با عنایت به تمدن فرهنگی ایرانی به گرایش «کثرت معطوف به وحدت» ایرانی که به آن (به لحاظ فقدان حضور ذهن به مفهومی مناسب‌تر) روش اینگراو و یا توحیدی لقب داده‌ام رو آوریم. در این نگرش، تنوع در ارزش فرهنگی و اختلاف در نیاز ملی ایرانی، نه به عنوان عاملی ضد دیگران، بلکه به عنوان عاملی در تعامل با دیگران درمی‌آید. در مقابل دو ذهن جامعه‌گرای جمع بین، و یا اجتماع‌گرای فرد بین، روش جماعت‌گرایی (فردیت و بی‌همتایی فرهنگی ایران در جامعه نهادین تمدنی جهانی) مطرح و حفظ می‌شود. در این روش، سیاست خارجی ایران راه تعادلی را خواهد پیمود که در وابستگی متقابل نهفته است. نه تن به وابستگی می‌دهد، و نه آرزوی استقلال انزواگرایانه را خواهد داشت.

از لحاظ عملی روش سیاسی خارجی ایران برای تأمین نیازهای منافع و امنیت ملی ایران، و

همچنین حفاظت از ارزش‌های او شکل می‌گیرد. در این مقال، وزارت خارجه درصدد خواهد بود تا با طراحی دیپلماسی مناسب، فن و هنر مناسب برای اجرای این سیاست خارجی را فراهم کند. البته با عنایت به ارزش‌های فرهنگی متنوع کشورهای مختلف و نیازهای مادی آنان، باید مصداق مبادلات ایران با هر بخش از کشور دیگر نسبت به زمان تعیین، و برای اجرای آن برنامه‌ریزی شود. ظرایف ذهن معنوی ایرانی همراه با ذکاوت ذهنی، و مهارت فنی - دیپلماتیک باید با هم تلفیق شود تا سیاست خارجی مناسبی داشت.

به‌رغم فقدان کفایت اقدامات، منصفانه خواهد بود چنانکه گفته شود ظهور و جایگزینی رویکردها و مفاهیم پیش گفته ملازم با تغییراتی در هر دو سطح داخلی و خارجی، سخت‌افزاری و نرم‌افزاری، ساختاری و انسانی در ایران پس از انقلاب بسیار بنیادی بوده است. علاوه بر کناره‌گیری از سطح پیشتازی حزبی به منزلت گروه ذینفوذ - به همراه یا فاقد گروه فشار - حتی سنتی‌ها و بنیادگراها پس از قبول مقطعی لقب محافظه‌کاری، امروز با تأسی به گرایشات نو محافظه‌کارانه خود را اصولگرا می‌نامند. در قالب این فضای فکری، کلیه نهادهای سنتی و پیشین در حال تحول به احزاب و نهادهای نوین هستند. حتی احزاب مدرن پیشین چون جبهه ملی و نهضت آزادی نیز در حال پوست اندازی هستند. چنانکه در بالا ذکر شد، در حوزه سیاست خارجی نیز تغییرات محسوس است. عبور از موضع‌گیری‌های التهابی اولیه، و گذر از عبارت غیرتخصصی «احتراز از دشمن تراشی» توسط هاشمی رفسنجانی به مفهوم تخصصی تنش‌زدایی و گفتگوی تمدن‌های خاتمی هرکدام تأمل‌انگیز است. احمدی‌نژاد پس از بیانات تند ساعات اولیه بعد از انتخابش، از مفاهیم محافظه‌کارانه تهدیدزدایی و نولیبرالی صلح سخن به میان می‌آورد. البته این تفاوت در کلام را گروهی ناشی از گرایشات پاپولیستی او می‌دانند. گرچه هنوز هم این خطر وجود دارد که آرزوهای انتخاباتی او زمینه‌ساز نوع پاپولیسم اولیه گشته و با برخورد با کمبود منابع و نقدهای تند به بنیادگرایی روی آورد، ولی با عنایت به وفاداری متعبدانه او به نظام حکومتی جمهوری اسلامی که همانند رجایی ارادت خود را به رهبری جمهوری اسلامی نشان داد، بعید به نظر می‌رسد که او همانند رفسنجانی و خاتمی به حوزه تعامل مذکور در سند چشم‌انداز وفادار نماند، هرچند که به جای جلوه عملگرایی رفسنجانی و آرمانگرایی

خاتمی، احمدی‌نژاد به ملزومات واقع‌گرایانه از تعامل محتاطانه روی خواهد آورد. پس می‌توان تحولات اخیر را به طور کمتر بدبینانه‌ای تفسیر کرد. برخلاف دورانی که به افول منزلت ایران متکی به غرب از سطح قدرت منطقه‌ای به سطح قدرت کوچک منجر شد، ایران امروز به اقتضای مفاد سند چشم‌انداز ۲۰ ساله در صدد نیل به منزلت منطقه‌ای مزبور - اما بدون آنچه گازیوروفسکی بدان «دولت دست‌نشانده» نام گذاشته بود - است. به‌ویژه در این جهت‌گیری جدید، تلاش برای گذر از آنتی تز محافظه‌کارانه «موازنه منفی» برای کسب استقلال ملی گرایانه افراطی به سوی «تعامل سازنده»، (که این دانش‌پژوه آن را بسیار قبل «موازنه مثبت فعال» نامگذاری کرده بود) امیدوارکننده است. این جهت‌گیری‌های جدید جملگی معطوف به حرکت به سوی ملی‌گرایی مثبت و در قالب نظم وابستگی متقابل در نظام بین‌الملل جهانی شده به نظر می‌آید. البته، هنوز ایرانیان نتوانسته‌اند با تبدیل دولت سخت‌افزار - مبنای کنونی به دولت مجازی - فرهنگی، هم سطح بازی قدرت (منظور سطح قدرت نیست) ایران را به بازی در سطح جهانی گسترش دهند، و هم آنکه از لحاظ فرهنگی، جفت دوگانه بومی قوام - معنای نو - محافظه‌کارانه و آزادی - فرهیختگی نو لیبرالی را به صورت تلفیقی (اینترگال) سامان دهند. از لحاظ مصداقی، با عنایت به نقاط گرهی در تمدن فرهنگی ایران، لازم است، با تعیین دکترین سیاست خارجی روز آمد، استراتژی کارآمد برای سیاست خارجی تنظیم شود، طبیعی است که در تدوین سیاست خارجی نیازمند روش در هر دو سطح داخلی (مقدورات) و خارجی (محدورات) و تمدنی (جهانگرایی) و فرهنگی (بی‌همتایی) هستیم.

نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی بحث لازم به ذکر است که این تحولات نیازمند عقل استراتژیک است. نه عقل سنتی و نه التهابات هیجانی هزاره‌گرا - بنیادگرا هیچ‌کدام پاسخگویی آن نیست. عقل استراتژیک عقل مقنع است. عقل مقنع عقلی است که کاشف خواص واقعیت بیرونی است. منظور این است که باید عامل انسانی ذهن خود را به خواص پدیده خارجی مزین کند تا قدرت فهم و دستکاری آن را بیابد. واقعیت خود را به ذهن تحمیل می‌کند، نه آنکه همانند سنتی‌ها ذهن خود را به

واقعیت تحمیل کند. این عقل که گاه به آن خرد ابزاری می‌گویند (REASON) با عقل استعلایی (WISDOM) که سامان بخش است و به ذهن القا می‌شود فرق می‌کند. اولی برای رهایی از مشکلات است و دومی برای رهایی از سرگشتگی ذهنی و التهابات محرکه‌های هوشیاری بخش قوای حیوانی انسان. به جای متهم کردن یکدیگر، باید اندیشید که چه هدفی تضمین‌کننده منافع و امنیت و ارزش‌های همه ایرانیان است؟ و چه راهکار علمی ایران را به هدف خود در سیاست خارجی می‌رساند؟ از لحاظ فنی و زیبایی شناختی، چه منابع سخت‌افزاری و نرم‌افزاری برای رسیدن به هدف مورد نیاز است؟

لازم به ذکر است که اصولاً هر تصمیم‌سازی پنداری (قالب ذهنی)، گفتاری (اعلان سیاست) و کرداری (رفتار سیاست خارجی) متعلق به مرحله سوم دستگاه ایستاری مذکور در گفتار دوم این مقاله است. حال مشخص می‌شود، برخلاف سنت دهه اول در جمهوری اسلامی، تصمیم‌سازی نیازمند گذر هم از مرحله هشیاری بخش پیشاشناختی و هم بهره‌گیری از دانایی حاکمیت بخش انسانی در مرحله دوم است. با هشیاری بزنگاهانه ناشی از سیبرنتیک شدن قوای غریزی، و آگاهی از اهداف و امکانات، هستند. تنظیم حرکات بوجه فوق می‌تواند بسیاری از ضعف‌های موجود سیاست خارجی کشور را به برکت چارچوب مفهومی امکانات، نوبت به استراتژی و دکترین در مرحله سوم یعنی رویکرد می‌رسد. علاوه بر نقش ارتباطی - اجرایی، دیپلمات‌ها با همکاری نهادهای اطلاعاتی - امنیتی و وسائل ارتباط جمعی عوامل هشیاری بخش، دانشگاه‌ها عامل تحلیلگر و آگاهی بخش، و تصمیم‌سازان استراتژی پرداز فوق بهبود بخشند.

از لحاظ روشی هم منصفانه است اگر بگوییم تصمیم‌گیران سیاست خارجی جمهوری اسلامی به یمن تجربیات عملی و آموزشی خود با ملزومات روشی سیاست نیش و نوش آشنا شده‌اند. اما این روش زمانی که بدون پشتوانه فلسفی و علمی باشد، در هزینه کردن دچار اشتباه خواهد شد. در حال حاضر، برخورد حذفی اکثریت ایرانیان با هم‌میهنان دگر اندیش طرفدار یا مخالف نظام حکومتی جمهوری اسلامی و همکاری سیاسی با مسلمان شهروند فلسطین و لبنان یا به عکس دولت‌های غربی (و شرق کمونیست تا سال ۱۹۸۹) علیه دیگر هموطنان از

عدم آگاهی ایرانیان از تمایز جامعه امتی، قومی، طبقاتی، و تمدن جهانی با ملی حکایت دارد. هر نهاد تجلی نیاز تمدنی یا ارزش فرهنگی خاص خود است. لازم به تأکید است که در نظام بین‌الملل جهانی شده، ملت - دولت نهادی مجازی - فرهنگی است که به اقتضای قرارداد است و در جهت رفع تهدیدات امنیتی و نیازهای قدرتی (نظامی در سنتی، اقتصادی در رفتارگرا، و انسانی در پسا رفتارگرا) ایجاد می‌شود.

همانند رهبران سیاسی ایران، بسیاری از رهبران کشورهای جنوب از منظر ملت - دولت به روابط خارجی نمی‌نگرند. ملت - دولت نهادی مدرن و در راستای حاکمیت انسانی است. از این لحاظ این نهاد دارای کارکردی متمایز از جامعه سیاسی سنتی است که فاقد تمایز کارکردی با جامعه اخلاقی است. ماکیاول اولین کسی بود که این تمایز کارکردی را دریافت. چنانکه انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری نشان داد، هنوز در ذهنیت تعریف نشده بخش اعظمی از جامعه ایرانی، نسبت و جایگاه ارزش‌های موهبتی (از جمله ارزش‌های ارثی مذهبی و قومی) و تمایز عظیم آن با ارزش‌های اکتسابی عرفی از جمله آزادی و امنیت یا اکتسابی فرهنگی چون آزادی و معناگرایی انسانی و یا ارزشگرایی عادت‌ی - موهبتی در قالب خلیقات قومی - دینی، مشخص نشده است. در نتیجه، برای نهادهای تأسیسی چون ملت - دولت، برای تولید قدرت، در ذهن ایرانی حساسی باز نشده است.

به نظر می‌رسد وضعیت ایران در چند سال اخیر تفاوت کرده است. به اقتضای حضور مستقیم روحانیون در عرصه سیاسی کشور، تجربه جنگ و آثار نامطلوب آن، تقلیل سطح کیفی زندگی، افت منزلت بین‌المللی در مقابل کشورهایی چون ترکیه و مالزی که مقلد تحولات پیشین ایران بودند، ذهن ایرانی پذیرای اسطوره زدایی قدسیت زدایی از عرصه سیاسی و اندیشیدن به مفهوم قدرت و امنیت شده است. گروهی از صاحب نظران نتایج نامطلوب جنگ را در تغییر جهت‌گیری‌های ایران مؤثر می‌دانند. اگر عراق نتوانست انرژی حاصله از مجبور کردن ایران به پذیرش قطعنامه را مهار کند، و این انرژی مضاعف ابزار تحریک رهبران سیاسی آن کشور در حمله به کویت شد، انرژی متراکم و ناکام شده انقلابی ایران در مقابله با جنگ عراق علیه ایران هزینه شد. از این پس، رهبران دریافتند که «خواستن توانستن نیست، بلکه خواستن فلسفی

می‌تواند محرکه‌ای برای یادگیری و علم لازم برای دانستن، و دانستن نیازمند مهارت فنی برای توانستن باشد» (۲۶ب) خواستن از تدوین ذهن به قالب فلسفه یا نوعی فضای ذهنی ناشی می‌شود که ابزار آن عقل استعلایی و تجلی نیت آگاهانه است. اما دانستن علاوه بر فلسفه نیازمند علم تجربی برای دستکاری واقعیت هم هست. در نقدهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی توسط گروهی از دانشمندان متخصص، فشار ناشی از ناتوانی برای ادامه جنگ، و نیاز مبرم به بازسازی اقتصادی، همراه با بازگشت نیروهای آمریکایی در کنار مرزها به ایران «آموخته است که محتاط باشد و عاقلانه - و نه هزاره‌گرایانه - در راه اهداف تعریف شده - و نه آرزوهای ناممکن - حساب شده و شجاعانه - و نه بی‌باکانه» خطرکند: «گر بزرگی به کام شیر در است شوخطر کن ز کام شیر بجوی».

به‌رغم تغییرات در سطح جامعه سیاسی ایران، در حوزه سیاست، مطالعه مقایسه‌ای بیوگرافی مسئولین تصمیم‌گیر، به وضوح مشخص می‌کند که تا حد قابل توجهی ساختار فرهنگی آنان سنتی در حال گذار به نوعی مدرن است. تأسیس سازمان‌های تحقیقاتی تحت عناوین استراتژیک نیز خود حاکی از همین تحول است. در قالب این تحولات است که لازم می‌آید ساختارهای تأسیس شده از عوامل متخصص لازم جهت طرح، تدوین و اجرای سیاست خارجی بهره‌گیرد. گرچه روند انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری حاکی از آن بود که متأسفانه هنوز استراتژی کشور به صورت عملیاتی مورد اجماع واقع نشده است، اما رفتار پس از تصدی احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری نشان از تحمیل ساختار مقدمات ملی و محذورات محیطی جامعه سیاسی بر ذهن کارگزارها دارد. اینکه پس از جهت‌گیری‌های ملی خاتمی، احمدی‌نژاد نیز سخن از تعهد ملی به همه ایرانیان و همچنان «مهرورزی»، «تهدیدزدایی» و «اعتدال» به میان می‌آورد، جای خوشوقتی است. اما این بیان فلسفی نیازمند تدبیری شناختی است که این هدف را به عزم راسخ ملی تبدیل کند. با ذهن فلسفی - روشی - ارزشی اینتگرال و شناخت پسامدرنی می‌توان به این تلفیق مطلوب رسید.

جمع‌بندی اجمالی به نام نتیجه‌گیری

در متن مقاله به طور تلویحی و تصریحی نشان داده شد، که به رغم تحولاتی که در ذهنیت جامعه و نخبگان علمی - سیاسی به وجود آمده است، هنوز در ایران اهداف استراتژیک، دکترین و حوزه علائق سیاست خارجی به طور بی‌ابهام مشخص نیست. ضمن مروری بر ادبیات مربوط به سیاست خارجی ایران، نشان داده شد، که فقدان معرفت مناسب، به بروز جهت‌گیری‌های ناپایدار و بعضاً فروشناختی انجامیده است. این امر در عمل موجب مغفول ماندن منافع ملی شده است. به‌رغم آنکه دو مؤلفه درایت فلسفی و بصیرت در فضای سیاست خارجی ایران در حال پدیدار شدن است، ولی متأسفانه این دو مؤلفه اساسی نتوانسته به معرفت مبنایی در حوزه تصمیم‌گیری سیاست خارجی تبدیل شود. در گفتار دوم، پس از آناتومی سیاست خارجی کشور، چارچوبی ارشادی برای ساماندهی ایستار لازم برای اندیشیدن و طرح دکترین‌ها و استراتژی‌های سیاست خارجی مطرح شد. در گفتار سوم، از این منظر به نقد سیاست خارجی ایران پرداختیم. سرانجام اینکه بدون ذهن نقاد روشنفکری، هر انسانی می‌تواند به دام بدیهه‌گرایی افتد. گرایش سکیولار یا مذهبی به یک اندازه در خطر است، اما با دو توجیه متفاوت.

منابع و مأخذ:

الف - فارسی

- ۱- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۷۶)، مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران: نشر شیرازه.
- ۲- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه گل‌محمدی، تهران: نشر نی.
- ۳- ازغندی، علیرضا، (۱۳۸۱)، سیاست خارجی ایران، تهران: نشر قومس.
- ۴- احتشامی، انوشیروان، (۱۳۷۸)، سیاست خارجی ایران در دوره سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۵- آلموند، گابریل و پاول، (۱۳۸۱)، به نقل از حسین سیف‌زاده، نظریه کارکردگرایی ساختاری، نظریه‌های نوسازی و دگرگونی سیاسی، تهران: قومس.
- ۶- احمدی‌نژاد، محمود، (۱۳۸۴)، اولین کنفرانس خبری.
- ۷- بروجردی، مهرزاد، (۱۳۷۷)، روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: نشر پژوهش‌فرزان.

- ۸- بهنود، مسعود، (۱۳۸۴)، نقشی ز آرزویی، روزنت آنلاین.
- ۹- بیانیه کنگره سوم جبهه مشارکت به نقل از سایت: www.Mosharekat.com
- ۱۰- ذاکریان، مهدی، (۱۳۸۰)، از سازمان ملل متحد تا هژمونی جهانی، مطالعات منطقه‌ای، اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، شماره ۴.
- ۱۱- رجایی، فرهنگ، (۱۳۷۳)، معرکه جهان‌بینی‌ها، تهران: احیاء کتاب.
- ۱۲- رمضانی، روح‌الله، (۱۳۸۱)، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- ۱۳- سریع القلم، محمود، (۱۳۷۹)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- ۱۴- سریع القلم، محمود، (۱۳۸۰)، عقلانیت و آینده توسعه یافتگی در ایران، تهران: مرکز پژوهش‌ها و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- ۱۵- سیف‌زاده، حسین، (۱۳۸۱)، اصول و روابط بین‌الملل، تهران: نشر دادگستر.
- ۱۶- سبک، گری، (۱۳۷۵)، ایران و آمریکا: حقایق و پیامدها، گفتگو، شماره ۱۲.
- ۱۷- قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۰)، سیاست بین‌الملل و اصول سیاست خارجی، تهران: نشر سمت.
- ۱۸- لاریجانی، محمدجواد، (۱۳۷۷)، درس‌های سیاست خارجی، تهران: مرکز نشر و ترجمه کتاب.
- ۱۹- میلانی، عباس، (۱۳۷۸)، تجدد و تجدیدستیزی در ایران، تهران: نشر آتیه.
- ۲۰- هانتر، شیرین، (۱۳۸۰)، اسلام و غرب، مترجم همایون مجد، تهران: انتشارات فرزاد.
- ۲۱- هالیدی، فرد، (۱۳۵۸)، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، مترجم: فضل‌الله نیک‌آیین، تهران.

ب - روزنامه و مجلات

- ۱- شرق، شرق آنلاین، خبرگزاری جمهوری اسلامی، و جراید و وسایل ارتباطی گوناگون به نقل از سایت www.Gooya.com در فاصله زمانی بین ۷ تا ۲۰ تیر ماه ۱۳۸۴، رسالت، اعتماد، خراسان، آفتاب‌پاین دو

Iran Press Service

پ - لاتین

- 1- Abdo, Geneive, IHT, Nov. (1999); and "Special policy Forum: does it matter? Washington: Washington Institute for Near Eeast Studies, May, 2001".
- 2- Barkey, H., (1994), Us-Iran Reletions: areas of tensions and mutual interests, eds.:

-
- Hauchong Amirahadi and Eric Haogland, Washinton: Middle East Institute.
- 3- Bill, James, (1992), Iran-us Relations.
 - 4- Brumberg, Daniel, (2000), "End of a Brief Affair? the United Policy Brief, (Washington DC: Carnegie Endowment, 14, March".
 - 5- Cottam, Richard, (1999), Us-Iran Relations, in American Foreign Policy and Iran: Time for chang, by Iranians for International Cooperation, <http://www.geocities.com/capitolhill/lobby/3163>.
 - 6- Chubin, Shahram, (2002), Iran and Reform; Domestic Politics and National security (or) Reorienting Iran Domestic Politics: Reform and Security, Draft @ Revised, Geneva, oup.
 - 7- Hunter, T. Shirin, (1998), The Future of Islam and West; Clash of Civilization or Peaceful Coexistence? (Washington: Praeger/ Center for Strategic and International Studies) and Iran After Khomeini.
 - 8- Casiorowski, Mark, (1991), Us Foreign Policy and the Shah.
 - 9- Levitt, Matheus, (2002), The network of terrorist financing, policy watch.
 - 10- Paz Reuven, (2001), "Iran: More Fred on the Israel-palastine Fire", Policy watch.
 - 11- Ramazani, Rooh-Allah., book Review, Discourse.
 - 12- Ramazani, Rooh-Allah., (1998), The Shifing premise of Iran's foreign policy: Toward a democratic peace, The Middle East Journal, 52.2.
 - 13- Ramazani, R. K., (1986 & 1988), Revolutionary Iran: Challenges and Responses in the Middle East, Baltimore and London: The John Hopkins University Press.
 - 14- Schaffer, Brenda, (2001) "Khatami in Moscow Boests Russian-Iran arms Cooperation, policy watch 522".
 - 15- Takeyh, Ray., (2002), What has impeded progress in us-Iran-Relations, Policy Watch, 510.